



د

در بیابان لنگه کفش نعمت است: در موقع سختی و تنگنا حتی کم‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها به حساب می‌آید و به درد می‌خورد.

در خونه باز: مهمان دوست، کسی که در خانه‌اش همیشه به روی مهمان باز است

در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته؟: اشاره به شخص بی‌ملاحظه که از محبت و نجابت و بزرگواری کسی سوء استفاده کند.

درز کردن: خبری منتشر و پخش شدن

در عفو لذتی است که در انتقام نیست: سفارش به بخشش و گذشت به هنگام قدرت توانایی در گرفتن انتقام

در کار خیر، حاجت هیچ استخاره نیست: برای انجام کار درست و خیر نباید شک و تردید داشت و از این و آن پرسید یا حتی استخاره کرد
در مسجد را نمی‌شود کند: قید متعلقاتی

چون پدر و مادر یا فرزند را نمی‌توان زد، حتی اگر آزاردهنده و غیر قابل تحمل باشند

در ناامیدی بسی امید است: نباید قطع امید کرد و تا آخرین لحظه باید امیدوار بود.

دروغ که حناق نیست: هنگام عصبانیت از دست دروغ‌گو می‌گویند، به این معنی که: دروغ گفتن راحت است و معنی برای آن وجود ندارد

دروغ‌گو کم حافظه است: از آن‌جا که دروغ‌گو

می‌خواهد از چیزی غیر واقعی و ساختگی سخن بگوید طبعاً کلامش محکم و بدون اشتباه نخواهد

بود، بنابراین در گفته‌هایش اختلاف و ضد و نقیض به وجود آمده و دروغش آشکار می‌گردد

در همیشه روی یک پاشنه نمی‌گردد: اوضاع دائم به یک حال نمی‌ماند

در یه تخته خوردن: به وجود آمدن فرصت و اتفاقی سودمند و غیر مترقبه.

دزد حاضر بز حاضر: اشاره به حرف یا عمل غیر قابل انکار، در مواردی که همه شواهد برای اثبات واقعیت مطلبی وجود داشته باشد و به راحتی بتوان به حقیقت موضوع پی برد

دزد ناشی به کاهدون می‌زنه: بی‌تجربگی و همچنین بدشانسی باعث شکست در هر کار است.

۲ دزد نگرفته پادشاه است: مقصر بی‌مدرک خیالش آسوده است و برای خود پادشاهی می‌کند.

دست از پا درازتر: شکست خورده و ناامید و به نتیجه نرسیده

دست از سر کچل برداشتن: کسی را رها کردن و آزار ندادن و کاری به کارش نداشتن

دست بالای دست بسیار است: زورگویی که به زیر دست و ضعیف‌تر از خود ظلم و بدی کند،

بالاخره ظالم‌تر و قدرتمندتر از او نیز پیدا خواهد شد که به خود او ظلم کند و حسابش را برسد

دست بوس: عرض ادب و سلام خدمت کسی گفتن

دست به دامن شدن: به کسی متوسل شدن و پناهنده شدن

دست به دست سپرده: نظیر: از هر دست که بدهی از همان دست پس می‌گیری

دست به سیاه و سفید زدن: بی‌کاره و تن پرور بودن و هیچ کاری انجام ندادن.

دست به عصا: محتاطانه، با دقت و ملاحظه رفتار کردن.

دست چپ و راست را تشخیص ندادن: قدرت فهم و تشخیص نداشتن، نادان و مبتدی بودن

دست خر کوتاه: به کسی که بی‌اجازه دست به طرف چیزی دراز کند می‌گویند، یعنی دست درازی قدغن

دست راستش زیر سر من: آدم ناامیدی که آرزو کند به جای دیگری و دارای موقعیت و وضعیت او باشد

دست رد بر سینه کسی زدن: کسی را طرد و ناامید کردن و جواب منفی دادن

دستش از دنیا کوتاه است: معمولاً برای جلوگیری از غیبت پشت سر مرده می‌گویند، یعنی دیگر در این دنیا نیست که از خود دفاع کند.

دستش از گور بیرون مانده: مرده‌ای که حتی در زیر خاک هم نگران حال و وضع نزدیکان خود باشد.

دستش به دهنش می‌رسه: کسی که وضع مالی نسبتاً خوبی دارد و محتاج دیگران نیست



دست شکسته دنبال کار می‌رود اما دل

شکسته نمی‌رود: در واقع روحیه و عشق و علاقه موجب انجام و پیشبرد کارهاست نه زحمت و تلاش ظاهری. اهمیت روحیه و علاقه به کار در مقابل تلاش جسمی

دستش نمک نداره: کسی که هر چه بی این و آن محبت و خوبی می‌کند قدر آن را نمی‌دانند و یا اینکه در مقابل بدی می‌بینند.

دست کسی را تو پوست گردو گذاشتن: کسی را لنگ و معطل کردن

دست کسی را خواندن: فکر کسی را خواندن، پی به خیالات کسی بردن

دست کم گرفتن: کم ارزش شمردن و به حساب نیاوردن چیزی یا کسی، کوچک و ناچیز تلقی کردن.

دسته گل به آب دادن: خرابکاری کردن

دستی از دور بر آتش داشتن: از دور شاهد ماجرا بودن و از دشواری‌ها یا خطرات کار اطلاع نداشتن

دعوا لحاف مَلاست: برای رسیدن به مقصود چیزی را بهانه قرار دادن

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد: از دست دادن عقل و شعور و اینکه آدم دیوانه از فکر و خیال و دغدغه‌های زندگی آسوده است یا دیوانه عشق خدا شدن

دل به دریا زدن: ترس و تردید را کنار گذاشتن و هرچه باداباد گفتن و شجاعت اقدام کردن

دل به دل راه دارد: دوستی و محبت راه دل را به دل باز کرده و قلب‌ها را به یکدیگر ارتباط می‌دهد، عشق و علاقه دو طرفه است

دل پر شدن: از دنیا یا از کسی گله و ناراحتی داشتن

دل دادن و قلوه گرفتن: گفتگو و هم‌صحبتی

همراه با علاقه و صمیمیت بین دو طرف

دل دل کردن: تردید داشتن، مردد بودن

دلش طاقچه ندارد: کنایه از کم صبر و طاقت بودن.

دلش مثل آینه است: کنایه از آدم صادق و بی‌ریا و بی‌غل و غش (نظر به اینکه آینه هر چه در آن است یعنی واقعیت را نشان می‌دهد

دلی از عزا در آوردن: بعد مدتی کاری را به دلخواه و مطلوب و درست و حسابی انجام دادن و سیراب شدن (مثل خوردن غذای سیر یا رفتن به تفریح و

دماغش را بگیری جانش در می‌آید: به آدم ضعیف و لاغر می‌گویند

دُم به تله ندادن: گیر نیفتادن به جهت زرنگی و زیرکی

دُم به کول گذاشتن: امید و شکست خورده پی کار خود رفتن، ترسیدن و خد را جمع و جور کردن

دم خورشید کباب شدن: مبتلا شدن به گرفتاری و مصیبت و بلا، متحمل رنج و عذاب فراوان شدن.

دُم در آوردن: پرویی و زبان درازی.

دُم کسی را چیندن: وقیح و پرویی را بر جای خود نشانیدن.

دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمارند: در مورد ارزش و قیمت یا عیب و ایراد هدیه و چیز مجانی دقت و حساب کتاب نمی‌کنند

دندان تیز کردن: چشم طمع به چیزی یا کسی دوختن.

دندان روی جگر گذاشتن: صبر در گرفتاری و بلا، صبر غیر قابل تحمل.

دندان گرد: طمع‌کار برای هر چیزی که منفعت

داشته باشد.

دندانی را که درد می‌کند باید کند انداخت

دور: قید کس یا چیزی را که مزاحم است و فایده‌ای ندارد باید زد

دنده‌اش پهن است: بی‌عار و بی‌رگ است.

دنیارو آب ببره فلانی را خواب می‌بره: بی‌غم و بی‌خیال، آدم خوسرد و آسوده خاطر

دنیا محل گذره: این جهان ماندنی نیست و هر چه از خوبی و بدی در آن است می‌گذرد و تمام می‌شود.

دنیا همین صد سال اولش سخت است:

اشاره به اینکه در دنیا و در زندگی آسودگی و راحتی وجود ندارد.

دو به شک: دچار شک و تردید بودن، در مورد چیزی مردد بودن.

دو به هم زنی: دعوا و نفاق افکندن بین دو نفر.

دو پا داشت دوپای دیگر هم قرض کرد: فرار و گریز به آخرین حد شتاب.

دو پا را در یک کفش کردن: سماجت و لجاجت بر سر حرفی یا انجام کاری حتی دور از عقل و منط

دود از سر بلند شدن: داغ کردن و شوکه شدن بر اثر شنیدن حرفی بسیار ناباورانه و حیرت انگیز

دود از کنده بلند می‌شود: سالمندان از جوانان کارآمدتر و قابل‌ترند.

دود چراغ خوردن: رنج بردن در طلب چیزی به خصوص تحصیل علم و دانش.

دودش تو چشم خودت می‌ره: نتیجه کار بد نصیب خودت خواهد شد.

دود شده رفته هوا: چیزی یا کسی غیب و ناپدید شدن، از بین رفتن هستی و سرمایه



بی حساب و کتاب شروع به کاری کردن.



راه گم کردی؟: به عنوان گله یا تعجب به کسی که پس از مدت‌ها پیدایش شده و نزد کسی برود می‌گویند

راه باز است و جاده دراز: مانعی برای رفتن وجود ندارد، معمولاً در مواقع قهر و یا هنگامی که کسی نصیحت و ممانعت برای عدم انجام کار ناصلاح را بپذیرد، به طرف مقابل می‌گویند.

رَب را یاد کردن: در رنج و سختی شدید قرار گرفتن، با ناراحتی و مشقت فراوان مواجه شدن

رحم خوب است اگر در دل کافر باشد: سفارش و تمجید از رحم و مروت و مهربانی

رخت بعد از عید به درد گل منار می‌خورد: چیزی یا کمکی که بعد از موقع لزوم بدست آید و به موقع و به جا نباشد دیگر به درد نمی‌خورد

رستم است و همین یک دست اسلحه: نظیر: امام‌زاده است و همین یک قندیل.

رطب خورده منع رطب چون کند؟: کسی که دیگری را نصیحت کرده و از انجام کاری باز می‌دارد اما خود رعایت نکرده و آن کار را انجام دهد مسلماً نصیحتش بی‌اثر خواهد بود

رفت آنجا که عرب نی انداخت: جای نامعلوم و ناشناخته، کسی که در مکان نامشخصی غیب یا گم شده و یا از بین رفته باشد

رفتنش با خودش آمدنش با خدا: کسی را که از زمان بازگشتش بی‌اطلاع باشند می‌گویند

رگ خواب: قلق و لِم و خلق و خوی که از آن طریق بتوان در کسی نفوذ کرد و او را در اختیار گرفت

رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر

برای این و آن بازگو می‌کند و حتی قادر به نگه داشتن اسرار خود نیست

دیدار به قیامت: ناامیدی از ملاقات بعدی به دلایل مختلف (مثل قهر، غیبت طولانی و...) .

دیر اومدی زود می‌خواهی بری: به تازه‌کار و تازه واردی که برای رسیدن به هدف و موقعیت مطلوب عجله داشته باشد و بخواهد خیلی سریع به مدارج بالا برسد.

دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه، سه پایه می‌گه صل علی: بدنام و عیبناکی که از دیگران عیب و ایراد بگیرد.

دیگی که واسه من نجوشه، سر سگ توش بجوشه: بی‌تفاوتی شخص نسبت به چیزی یا کاری که استفاده و منفعتی برای او ندارد و مربوط به دیگران است

دیوار حاشا بلند است: حاشا کردن و منکر شدن حد و مرزی ندارد و حرف یا عمل خود را می‌توان به راحتی و تا حد غیر ممکن و نا محدود انکار کرد.

دیوار موش داره، موش هم گوش داره: در سخن گفتن باید محتاط بود و هر جا و در میان هر جمعی نباید حرفی را زد، زیرا ممکن است کسی خبر چینی کرده و آن را بازگو کند.

دیواری از دیوار من کوتاه‌تر گیر نیاوردی؟ به کسی که از بین چندین نفر یکی را که از همه بی‌تقصیرتر یا مظلوم‌تر و ضعیف‌تر است برای انتقام گرفتن یا خالی کردن عقده خود و یا حتی انان کاری انتخاب کند.

دیوانه چو دیوانه بیند خوشش آید: هر کس از دیدن و بودن با همجنس و هم‌زبان و هم‌فکر مثل خود خوشحال می‌شود و با او می‌جوشد



ذرع نکرده پاره کرده: بدون محاسبه و

دو دوزه بازی کردن: حيله‌گری، دو طرف معامله یا گفتگو را داشتن

دوره وانفسا: دوره یا زمانه‌ای که هر کس «وای برمن» می‌گوید و به فکر نجات خویش از گرفتاری و مهلکه است.

دوری و دوستی: دیدار و ملاقات هرچه کم‌تر و دیر به دیرتر انجام شود، ارزش و احترام و محبت طرفین نسبت به یکدیگر بیشتر شده و بیشتر نیز حفظ می‌شود و قوام می‌یابد، چرا که در کثرت دیدار خواه ناخواه دلخوری پیش می‌آید

دوست مرا یاد کند یک هله پوک: هدیه هر چند هم اندک و کم ارزش حتی در حد یک دانه هِل پوک شده باشد، نشان می‌دهد به یاد دوست هستیم و به او علاقه داریم.

دوستی خاله خرسه: دوستی غیر عاقلانه و از روی نفهمی و نادانی، دوستی که از دشمنی بدتر و آسیب رساننده‌تر و عذاب آورتر باشد.

دوغ و دوشاب برایش یکی است: کسی که خوب و بد، زشت و زیبا، پسندیده و ناپسند و... در نظرش یکسان و هم ارزش بوده و برایش فرق نکند

دو قورت و نیمش باقی است: کسی که به جای تشکر و قدردانی از خدمت و محبت دیگری با پرویی و توقع بی‌جا مدعی و طلب‌کار هم بشود

دولا پهنا حساب کردن: جنس یا دستمزدی را به دو برابر قیمت اصلی حساب کردن

دهن داره به گاله، لقمه داره نواله، چشم‌ها داره نخودچی، ابرو نداره هیچی: وصف بچه یا آدمک زشت.

دهن گرم شدن: به حرف افتادن، سخت مشغول پر چانگی کردن.

دهن لق: راز نگه ندار، کسی که هر حرفی را زود



چهره و رنگ و رو و سر و وضع شخص نشان دهنده احوال درونی اوست (مثلاً رنگ زرد نشان دهنده کسالت و بیماری است، رنگ سرخ نمایانگر خجالت و یا عصبانیت و یا بی‌حوصلگی و نامرتب بودنش گویای آشفتگی و پریشان حالی اوست)

روت نمی‌شه غریبل بگیر جلوت: به مسخره به کسی می‌گویند که از انجام کاری یا رفتن به جایی و یا در بیان مطلبی بی‌مورد و بی‌دلیل خجالت بکشد.

رو دست خوردن: فریب خوردن
روده بزرگه روده کوچیکه رو خورد: مبالغه برای نشان دادن شدت گرسنگی

روده درازی کردن: پر حرفی و پر چانگی
رو راستی: صداقت و یکرنگی.

روز از نو روزی از نو: به صورت اول در آمدن و بازگشتن به حالت نخست. تکرار کاری را از اول.

روزه شک دار گرفتن: کاری را از روی شک و تردید انجام دادن و چندان به نتیجه‌اش مطمئن و امیدوار نبودن.

روزی افتاده دست قوزی: هنگامی که یار اختیار معاش دست نالایق یا ناشی بیفتد.

روزی دست خداست: رزق و روزی و مقدار آن را خداوند معین می‌کند و هیچ آفریده‌ای را بی‌نصیب نمی‌گذارد

روزی مهمان پیش پیش می‌آید: نباید از آمدن مهمان ناراحت شد چون بنا بر عقیده مسلمانان، رزق و روزی معین خود را به همراه می‌آورد و یا حتی قبل از آمدنش روزی‌اش می‌رسد

روغن ریخته را نذر امام‌زاده کردن: بخشیدن مال یا چیزی که از دست رفته یا به درد نخور و غیر قابل استفاده باشد، بخشش چیز به هدر

رفته.

رو که نیست سنگ پای قزوینه: پر رویی و وقاحت.

روی پای خود بند نشدن: از فرط شور و شوق آرام و قرار نداشتن.

روی پر قو خوابیده: کسی که در ناز و نعمت و در آسایش و راحتی خیال به سر می‌برد.

روی دست کسی زدن (بلند شدن): از کسی پیشی گرفتن، به رقابت با کسی برخاستن

روی یک آجر صد چرخ می‌خورد: شخصی بسیار فعال و پر انرژی که با امکانات کم کارهای مختلفی را انجام می‌دهد

ریش گرو گذاشتن: غیرت و شرافت و مردانگی را گرو گذاشتن و ضمانت کردن.

ریش و قیچی را دست کسی دادن: اختیار تام و کامل در مورد چیزی یا کاری به کسی دادن.

ریگ به کفش داشتن: کسی که به همان‌گونه که ظاهرش نشان می‌دهد نیست و عیب و علت و خلاف و ناخالصی در کار یا نیتش وجود دارد

ز

زاغ سیاه کسی را چوب زدن: تعقیب کردن و زیر نظر داشتن کسی. تعقیبش و تجسس و احوال کسی را کردن

زبان به دهان گرفتن: ساکت شدن و حرف نزدن.

زبانت را گاز بگیر: امر به حرف نزدن به کسی که حرف نامربوطی مثل توهین مقدسات یا نفوس بد بر زبان جاری کرده باشد.

زبان خر را خلیج می‌داند: هر کس زبان مثل خود را بهتر می‌فهمد و با آن آشناتر و راحت‌تر است.

زبان خوش مار را از سوراخ بیرون می‌کشد:

اشاره به تأثیر خوش زبانی و بکار بردن الفاظ نیکو پسندیده

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد: احتیاط در سخن گفتن و پرهیز از گفتن حرف‌های نیشدار و خطرناک که ممکن است به قیمت جان تمام شود

زبانم مو در آورد: اشاره به تکرار بیش از حد حرفی یا توضیحی و یا در خواستی.

ز تعارف کم کن و بر مبلغ افزا: به کسی می‌گویند که با تعارفات بیهوده مرتب حاشیه می‌رود و اصل مطلب را بیان نمی‌کند.

زخم شمشیر خوب می‌شود، زخم زبان خوب نمی‌شود: واقعیتی غیر قابل انکار اینکه چه بسا جراحات هولناک که معالجه شده اما اثر و زخمی که از یک سخن سوزاننده و تأثیرگذار بر جای می‌ماند همیشه در دل و ذهن باقی و ماندگار خواهد بود و قابل ترمیم و اصلاح نیست.

زدی ضربتی، ضربتی نوش کن: پس از انجام هر کار یا حرف زشت و ناشایستی باید منتظر تلافی و مقابله به مثل بود.

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است: از آنجا که عشق با بی‌قراری و اضطراب و ناشکیبایی همراه است، با صبر و حوصله فرسنگ‌ها فاصله دارد

زمستان تمام شد، روسپاهی به ذغال ماند: در مواقعی می‌گویند که کسی بدی کرده و یا امیدی را ناامید کرده باشد، یعنی: بالاخره هر چه بود گذشت و یا هر طور بود مسئله حل و کار انجام شد اما سرافکنندگی و خجالت برای آن شخص باقی خواهد ماند.

زن بلاست، انشالله هیچ خانه‌ای بی‌بلا نباشد: عقیده مردها نسبت به زن و اینکه هر خانه‌ای با وجود زن صفا و روشنایی و رونق دارد





سخت بگیری، سخت می‌گذره: کارها را باید ساده و آسان گرفت تا زندگی به راحتی سپری شود. سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

سراپا گوش بودن: با دقت و حواس جمع گوش کردن

سر از پا نشناختن: خوشحالی و شادمانی بیش از حد

سر بسته گفتن: مطلبی را کامل و روشن بیان نکردن و آن را لافافه و به طور مختصر گفتن.

سر به بیابان گذاشتن: به ستوه آمدن و فرار کردن از خانه و کاشانه برای آسوده بودن.

سر به زنگاه: درست به موقع و در زمان حساس **سر به سر، بی‌دردسر:** چیزی را با چیز دیگر مبادله و معاوضه کردن

سر به سنگ خوردن: بر اثر کار یا راهی اشتباه شکست خوردن و رنج و مرارت کشیدن را تحمل کردن اما تجربه آموختن، گوشمالی و تنبیه شدن در اثر گردش زمان.

سر به هوا: کسی که دقت و تمرکز ندارد و حواسش جمع و دقیق نیست.

سر بی‌گناه پای دار می‌رود اما بالای دار نمی‌رود: بی‌گناه ممکن است برای مدتی متهم شود، اما بالاخره بی‌گناهی‌اش ثابت می‌شود.

سر پیازی یا ته پیاز؟: به کسی می‌گویند که بدون حق و اجازه خود را داخل حرف و کاری که مربوط به او نیست بکند (یعنی تو چیکاره‌ای).

سر پیری و معرکه گیری: به کسی گفته می‌شود که در سن پیری کاری را که در شأن او نیست انجام دهد

سر خر را برگرداندن: تغییر دادن راه، یا عوض کردن حرف، تغییر مسیر دادن

سر دیگ حلیم، روغن می‌رود: زودتر از موقع

استواری دارد، پولدارها و ثروتمند است **زیرش زدن:** کار یا قول و یا حرف خود را انکار کردن

زیره به کرمان بردن: پیشکش بی‌ارزش، متاعی را برای فروش یا استفاده به مرکز و محل تولید آن بردن

زینب ستم‌کش: کسی که خیلی مصیبت و بلا و سختی کشیده باشد (اشاره به ستم‌ها و مصیبت‌های وارد شده بر حضرت زینب

س

سال به سال دریغ به پارسال: افسوس گذشته و اینکه هر سال از سال قبل بدتر است **سالی که نکوست از بهارش پیداست:** چیز یا کار بد و نادرستی که آخر و نتیجه‌اش از همان اول معلوم باشد.

سایه کسی را با تیر زدن: دشمنی و کینه بیش از حد نسبت به کسی داشتن.

سبزی کسی را پاک کردن: نزد کسی چاپلوسی و مجیز گفتن، تملق گویی کسی به منظور خاصی.

سبک سنگین کردن: درباره خوب و بد حرف یا کاری فکر کردن و سنجیدن

سبیلش آویزان شده: کسل و دمغ شدن به جهت ناکام ماندن و کف و ناامید شدن

سبیل کسی را چرب کردن: برای پیشبرد کار با پول و رشوه طرف را راضی کردن.

ستاره سهیل شده: کسی را خیلی دیر به دیر بتوان دید

سحر خیز باش تا کامروا شوی: صبح زود از خواب بیدار شدن هم باعث سرحالی است و هم می‌توان به تمام کارهای روزانه رسیدگی کرد.

زن راضی مرد راضی گور پدر قاضی: هنگام که کسی در کار دو نفر دخالت و یا قضاوت کند، اما خود طرفین با هم کنار آمده باشند و از زندگی یا معامله با یکدیگر راضی باشند

زن کبابه، خواهر زن نان زیر کباب: اشاره به دل‌چسب‌تر بودن خواهر زن در برادر زن

زنگوله‌ی پای تابوت: کودک یا کودکانی را می‌گویند که در زمان پیری والدین متولد شده باشند

زن و شوهر دعوا کنند، ابلهان باور کنند: دعوای زن و شوهر موقتی و زودگذر است و نباید در اینگونه درگیری‌ها مداخله نمود

زنی که جهاز ندارد این همه ناز ندارد، مردی که نون ندارد این همه زبون ندارد: گفتگوی زن و شوهر برای خفیف کردن یکدیگر در مشاجره

زهر ریختن: آسیب رساندن و صدمه زدن به کسی

زیر آب کسی را زدن: از کسی بد گفتن و نزد دیگری بی‌اعتبار ساختن، وسیله بیکاری یا اخراج کسی شدن.

زیر بلیط در آوردن: تحت اختیار گرفتن

زیر پای کسی را خالی کردن: نظیر: زیرا آب زدن، یعنی با توطئه و سخن‌چینی موجب اخراج و بیکاری یا بی‌اعتباری کسی شدن.

زیر پای کسی نشستن: با حرف‌های بی‌اساس و مغرضانه نظر کسی را عوض کردن و فریب دادن.

زیر سیبیلی در کردن: نادیده گرفتن و خود را به ناآگاهی زدن

زیر سرش بلند شده: کنایه از کسی که هوایی شده و با کسی سر و سرّی دارد، دل به کسی و جای دیگری بسته

زیر شالش قرصه: جایگاه مالی محکم و



و با عجله سر کاری رفتن

سر را با پنبه بریدن: با نرم خوبی و زیرکانه کار و نیت ناپسند خود را عملی ساختن و کسی را گرفتار کردن

سرش برای فلان کار درد می‌کنه: بسیار مشتاق انجام آن کار و تحمل مشکلات احتمالی‌اش است

سرش بره قولش نمی‌ره: آدم بسیار خوش قول و مورد اطمینان

سرش به تنش زیادی می‌کنه: کسی که سراغ خطر بزرگی می‌رود.

سرش به تنش می‌ارزه: به شخص محترم و درست حسابی می‌گویند

سرش تو لاک خودشه: کاری به کار کسی نداره

سر قبری گریه کن که مرده توش باشه: انجام کاری که فایده داشته باشد

سر کسی را زیر آب کردن: کسی را مخفی و پنهان کردن یا کشتن و از بین بردن

سر کسی شیره مالیدن: گول زدن و مغبون کردن

سر کیسه را شل کردن: خرج کردن و بخشیدن

سر گنده‌اش زیر لحاف است: وقتی جزء ناچیزی از حقیقتی آشکار شده و هنوز قسمت بزرگ مشکل کار و گرفتاری، باقی مانده و در پیش باشد.

سرم را بشکن نرخم را نشکن: حرف کاسب و کارگری که با او زیاد چانه بزنند و او حاضر به کم کردن نرخش نباشد یا کسی که حاضر است سرش بشکند اما قدر و ارزشش کم نشود

سُر و مَر و گنده: چاق و سلامت و سرحال

سرمه را از چشم می‌دزدد: کسی که در دزدی

مهارت فراوانی دارد

سر و ته یک کرباس: همه یک جور و مثل هم.

سر و دست شکستن: شدیداً طالب چیزی یا کسی بودن و نسبت به آن اشتیاق فراوان نشان دادن

سرو گوش آب دادن: کسب اطلاع کردن، به دست آوردن خبر.

سری تو سرها در آوردن: برای خود، کسی و کارهای شدن، بزرگ و با قابلیت و سرشناس شدن

سری که درد نمی‌کنه دستمال نمی‌بندند: بیهوده و بی‌مورد نباید خود را به دردسر انداخت و مشکل و نگرانی به وجود آورد

سفره دل را باز کردن: حرف دل و راز خود را با دیگران در میان گذاشتن

سفره نینداخته، بوی مشک می‌دهد: تقدیم هدیه یا انجام کار بی‌ارزشی که زورکی و خارج از حد توان باشد، بهتر و آبرومندتر است که انجام نشود.

سفید سفید صد تومن، سرخ و سفید سیصد تومن، حالا که رسید به سبزه هرچی

بگی می‌ارزه: برتری دختر گندمین یا سبزه رو بر دیگران.

سق سیاه: نفرین گیرا، بدنفوسی که پیش بینی‌اش درست از آب درآید

سکوت علامت رضاست: سکوت در برابر نظرخواهی یا در قبال انجام کار و یا معامله، به منزله پذیرفتن و رضایت به انجام آن کار می‌باشد.

سکه یک پول سپاه کردن: خفیف و بی‌آبرو کردن، بی‌حرمت و بی‌ارزش نمودن (در حد بی‌ارزشی یک پول سپاه

سگ دو زدن: تلاش و دوندگی بیش از حد در

پی کسب روزی یا برای انجام کاری.

سِگرمه‌ها تو هم رفتن: اخم کردن.

سگ زرد برادر شغال است: دو چیز یا دو نفر که در بدی مثل هم باشند

سگ سوزن خورده: بی‌قرار، سردرگم و پریشانی که بی‌وقفه و بی‌هدف در تلاش و تقلا باشد.

سگش به از خودشه: در مورد کسی یا بچه‌ای که از او تعریف بی‌مورد شده می‌گویند

سگش به این می‌ارزد: مبالغه در برتری چیزی یا فردی بر چیز یا فرد مشابهش.

سلام سلامتی است: کم‌ترین فایده سلام خیری است که در این کلمه وجود دارد و شخص با ادای آن در واقع برای طرف مقابل آرزوی سلامتی و برکت می‌کند

سلام گرگ بی‌طمع نیست: باز کردن باب دوستی و صمیمیت از سوی بیگانه که با سلام آغاز می‌شود ممکن است از روی طمع و چشم داشت باشد باید مواظب بود

سنبه‌اش پر زور است: خیلی عصبانی و ناراحت است

سنگ بزرگ علامت نزدن است: طرح‌ها و نقشه‌ها و یا تهدیدهای بزرگ و بیش از حد توانایی که انجام آن غیر ممکن باشد.

سنگ به در بسته می‌خورد: همه گرفتاری‌ها برای آدم بیچاره و گرفتار پیش می‌آید، بدبختی روی بدبختی آمدن

سنگ تمام گذاشتن: کاری را به طور کامل و به نحو احسن و شایسته انجام دادن و از هیچ چیز کم نگذاشتن

سنگ روی سنگ بند شدن: چیزی در جای خودش باقی نماندن و هرج و مرج بوجود آمدن.





مشخصی که از آن نتوان سر در آورد. عدم تناسب اجزاء تشکیل دهنده یک چیز. کنایه از زرافه

شتره شلخته: آدم نامنظم، کسی که در انجام کارها یا از لحاظ سر و وضع یا خانه و زندگی، به هم ریخته و شوریده باشد.

شتری است که در خانه همه می‌خواهد: مسئله یا موردی است که برای همه پیش می‌آید (مثل ازدواج و مرگ)

شریک دزد و رفیق قافله: دورو و منافق، کسی که در ظاهر دوستی کند اما در باطن دشمن یا کمک و همراه دشمن باشد.

شست پات تو چشمت نره: جمله تمسخرآمیز به شخص ناشی و دست و پا چلفتی.

شستم خبردار شد: مطلع و با خبر شدن از موضوعی پوشیده و پنهان، پی‌بردن به رمز و راز، متوجه و ملتفت چیزی شدن

شکرآب شدن: بین دو نفر کدورت و اختلاف بوجود آمدن.

شکر نعمت افزون کند، کفر نعمت از کفت بیرون کند: تشکر از خدا بخاطر نعمت‌های فراوانش موجب لطف و بخشش بیشتر اوست و گله و ناسپاسی موجب از دست رفتن نعمت‌ها خواهد شد.

شکمش گوشت نو بالا آورده: کسی که با رونق گرفتن وضع کار و زندگی، خود را بگیرد و ناز و ادا داشته باشد

شکم گرسنه دین و ایمان ندارد: آدم فقیر و گرسنه دیگر به فکر دین و آخرت نیست و برای رفع گرفتاری خود ممکن است دست به هرکاری بزند

شل بدی سفت می‌خوری: باید در برابر زور و قُلدری محکم ایستاد و نرمی و ملایمت را کنار

دیگران را بزرگ جلوه می‌دهد

سیزده بدر سال دگر خونه شوهر بچه بغل:

شعری که معمولاً دختران در روز سیزده بدر هنگام گره زدن سبزه می‌خوانند

سیلی نقد به از حلوای نسیه: هرچه نقد

به دست آید هر چند کم و اندک باشد بهتر از چیزی است که زیاد اما دیر و با وعده و وعید به دست آید.

س

شال و کلاه کردن: آماده رفتن شدن

شاه می‌بخشه شیخعلی خان نمی‌بخشه: هنگامی بالادست یا صاحب حق چیزی را ببخشد اما زیر دست خساست کرده و از بخشیدن خودداری کند

شانه خالی کردن: از زیر کاری در رفتن و آن را به عهده نگرفتن

شاهنامه آخرش خوشه: باید منتظر نتیجه شد و آخر کار را دید و به پیروزی‌های موقتی امیدوار نبود.

شپش تو جیبش چارقاب می‌زنه: نهایت بی‌پولی و فقر

شتر با بارش گم می‌شود: جایی که خیلی شلوغ و درهم برهم باشد

شتر در خواب بیند پنبه دانه، گهی لپ لپ خورد گه دانه دانه: حساب‌های خوش خیالانه پیش خود کردن، آرزوهای دور و دراز

شتر دیدی، ندیدی: سفارش به راز نگهداری و دیده را نادیده گرفتن.

شتر سواری دولا دولا نمی‌شود: استفاده از وسیله نامناسب جهت پوشاندن عیب و پنهان داشتن گناه و تقصیر.

شتر و گاو پلنگ: هر چیز نامعلوم و غیر

سنگ کسی را به سینه زدن: از کسی طرفداری و جانب‌داری کردن

سنگ مفت، گنجشک مفت: استفاده از فرصت‌های مناسب که احتمال سود بردن دارد و اگر فایده نداشته باشد ضرری هم ندارد.

سنگ‌ها را واکنندن: دو نفر که بر سر موضوعی با هم صحبت کنند تا از منظور یکدیگر مطلع شده و کار و تکلیف هر دو روشن و مشخص شود

سوتی دادن: خرابکاری و اشتباه غیر عمدی و سهل انگارانه، خطا و اشتباه ساده‌لوحانه

سوسکه بچه‌اش از دیوار بالا می‌رفت، می‌گفت قربون دست و پای بلوریت: اشاره به لوس و ناز کردن بچه و اینکه: فرزند هر کسی به نظر خودش زیبا و بدون عیب و ایراد است. و یا هر کس عقل خود به کمال می‌بیند و فرزند خود به جمال

سه تار زدن: به هدر دادن و از بین بردن مال و سرمایه در راه بیهوده.

سیب پای درختش می‌افتد: ماهیت و شخصیت هر کس نشان دهنده خانواده و اصالت اوست و از آنجا سرچشمه می‌گیرد

سیب زمینی بی‌رگ: کسی که از چیزی ناراحت و دلخور نمی‌شود و هیچ چیز برایش ناخوشایند نیست. خون سرد و بی‌تفاوت

سیب سرخ برای دست چلاق خوبه: چیز یا شخص خوب و شایسته نصیب آدم بد و نالایق شدن

سیر از گرسنه خبر نداره، سوار از پیاده: ثروتمند و توانگر از حال و درد فقیر و بی‌نوا بی‌خبر است

سیر به پیاز می‌گه بد بو: کسی که خودش پر از عیب و ایراد است اما کوچک‌ترین عیب



گذاشت. مقابله با سختی‌ها با ابزار مناسب

شل کن سفت کن در آوردن: هر لحظه تغییر حالت و عقیده دادن.

شلم شوربا: درهم برهم و آشفته، چیز یا جای بی‌سرو سامان.

شمر جلودارش نیست: کسی که در عصبانیت یا هنگام قدرت یکه تاز، شرور و نابکار و خود مختار باشد

شمشیر از رو بستن: آماده برای جنگ و جدال

شمشیر را غلاف کردن: ترک مجادله و مخاصمه، آشتی کردن

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند: کسی که وارد جمعی، به خصوص جمع دوستان شود می‌گوید

شنونده باید عاقل باشه: هر حرفی را که از دیگران شنیده می‌شود نباید فوراً باور و قبول کرد بلکه باید با عقل و منطق آن را سنجید

شنیدن کی بود مانند دیدن: توصیف اشخاص و اشیاء و اماکن دیدنی نمی‌تواند به اندازه دیدن آن‌ها مفید باشد

شورش را در آوردن: از حد گذراندن هر چیز

شهر فرنگه، از همه رنگه: در وصف احوال عجیب غریب یا چیزها جورواجور را می‌گویند

شیرم را حرامت می‌کنم: هنگامی که مادر از فرزند خود رضایت نداشته باشد یا بخواهد او را از انجام کاری منع و منصرف کند می‌گوید.

شیرین بیا، شیرین برو: کم بیا، کم برو تا شیرین و عزیز باشی

شیری یا روباه؟: به کسی که بعد از انجام امری یا آوردن پیغامی برگشته باشد می‌گویند یعنی مثل شیر پیروز و کامروا با دست پُر بازگشته‌ای یا شکست خورده و با دست خالی، مثل روباه؟

شیشه پيله نداشتن: درست‌کاری و با خلوص نیت، ساده و بی‌کلک.



صابون به دل مالیدن: خود را برای کسب لذت روحی یا جسمی آماده کردن، وعده و وعید خوش به خود دادن

صابون چرک را می‌برد، چرک صابون را:

هر عملی یک عکس‌العمل دارد، در خشم و پرخاشجویی اگر طرف مقابل ناراحت می‌شود، خود پر خاشگر هم از ناراحتی بی‌نصیب نمی‌مان

صابون کسی به تن خوردن: هنگامی که صدمه و ضرر و بدی‌های کسی به شخص دیگر رسیده و ثابت شده باشد

صبر ایوب: صبر فراوان و طولانی مدت.

صبر قاصد خداست، کارها روبرو است: معروف است که: یک بار عطسه کردن به معنای صبر یا انحراف از کار است و عطسه دوم اقدام به انجام کار را تأکید می‌کند

صدا از دريوار در بياد از فلانی در نمی‌یاد: کم حرف بی‌سر و صدا، در بعضی مواقع در مورد سکوت از روی ترس (یا تعجب و یا شنیدن حرف حق و درست نیز گفته می‌شود

صد تا چاقو بسازه یکیش دسته نداره: وصف دروغگو و پشت هم انداز

صدتا یک غاز: حرف‌های بی‌ارزش و بی‌سروته.

صغری کبری چیدن: مقدمه چینی، حاشیه رفتن

صلاح مملکت خویش خسروان دانند: هر کسی مصلحت کار خود را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهد

سنار بده آش، به همین خیال باش: برای ناامید و منصرف کردن کسی می‌گویند که به

چیزی امید بسته و دل خوش کرده باشد

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر

سیرت زیبا بیار: ظاهر و صورت زیبا به درد نمی‌خورد، باطن زیبا و اخلاق و روحیات نیکو داشتن ارزشمند و موجب موفقیت و عزت انسان در برابر خدا و دیگران و دیگران است.

صورتش را با سیلی سرخ نگه می‌داره: اشاره به حفظ آبرو کردن



ضرر تلخه: ضرر و زیان اگر هم باشد ناراحت کننده است



طاقتم طاق شد: بیش از این تحمل ندارم، صبرم تمام شد

طاقچه بالا گذاشتن: ناز کردن همراه با قهر به منظور بیشتر منت کشیدن طرف مقابل

طبل توخالی: ظاهری با هیبت و پر سروصدا اما درون و باطنی پوچ و توخالی

طشت از بام افتادن: بی‌آبرو و رسوا شدن، آنچه پوشیده بوده برملاگشتن

طلا که پاکه، چه منتش به خاکه: شخص پاک و درست‌کاری برای اثبات بی‌گناهی خود، به رفع و رجوع و شاهد و واسطه نیاز ندارد.

طناب مفت گیر بیاره خودشه دار میزنه: مفت خور و سوءاستفاده کننده، کسی که از هیچ چیز مفت صرف‌نظر نکند.

طوطی‌وار: یاد گرفتن چیزی یا گفتن حرفی بدون فکر و دانستن معنی آن (مثل طوطی).



ظالم و همیشه سالمه: اشاره به اینکه مظلومان و





انتخاب همسر یا انتخاب چیزی، خود فرد باید از طرف مقابل یا آن چیز خوشش بیاید و آن را بپسندد و تمایل داشته باشد نه دیگران
علف زیر پا سبز شدن: مدت زیادی در جایی به انتظار ایستادن

علی ماند و حوضش: رفتن همه و تنها ماندن کسی
عمو یادگار خوابی یا بیدار؟! هوشیار و متوجه کردن کسی که در شرف ضرر یا خطر است و در وضع نامناسبی قرار دارد.
عهد اقیانوس: گذشته‌های خیلی دور، دورترین زمان

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی: کسی یا چیزی را که فقط بدی‌ها و عیوبش را بیان کنند و خوبی‌ها و مهارتش را نادیده بگیرند.
عیسی به دین خود، موسی به دین خود: دو نفر یا دو گروه یا دو دسته که کاری به کار هم نداشته باشند و هر کس به راه خود و به دنبال کار و عقیده خود برود.

غ

غاز چراندن: نهایت بیکاری.
غزل خدا حافظی خواندن: پایان عمر و دم مرگ یا جدایی و یا قهر و کناره‌گیری و قطع مراوده
غسل می‌کنم غسل پشه، می‌خواد بشه می‌خواد نشه: تطهیر و شستشو و کار سطحی و ناقص و سرسری
غفلت موجب پشیمانی است: سهل‌انگاری در کاری یا استفاده نکردن از فرصت مناسب موجب ندامت خواهد شد.
غلام حلقه به گوش: مثل برده مطیع و گوش به فرمان بودن

از او روی می‌گرداند
عزرائیل را جواب کردن: به کسی یا بیمار بدحالی می‌گویند که از مرگ حتمی جان بدر برده باشد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود/ عشق نبود عاقبت ننگی بود: عشق واقعی با نفس‌پرستی و عشقی که با دیدن ظاهر و آب و رنگ به وجود می‌آید فرق می‌کند، عشق‌های ظاهری نتیجه‌ای جز ننگ و بدنامی ندارد
عشوه شتری، غمزه خرکی: ناز بیخودی که اصلاً هم به طرف نمی‌آید.

عطایش را به لقایش بخشید: کسی که چون حاضر به دیدن و مراوده با شخص بد اخلاق یا منت‌گذار نیست از خیر لطف و فایده آن شخص هم صرف‌نظر می‌کند

عقل سالم در بدن سالم: هرگاه جسم سالم و نیرومند باشد، فکر هم خوب کار می‌کند.

عقلش پاره سنگ بر می‌دازه یا عقلش گرده: عقل سالم و درست حسابی ندازه، کم عقل است

عقلش پس کله شه: کسی که بدن تفکر کاری را انجام داده و پس از به بار آوردن پشیمانی متوجه کار اشتباه خود بشود.

عقل که نیست، جون در عذاب: کسی که عقل سلیمی ندارد یا از عقلش درست استفاده نمی‌کند، دچار ضرر و دردسر و عذاب می‌شود
عقل مردم به چشمشان است: بیشتر مردم ظاهر بین هستند و آنچه را که می‌بینند باور می‌کنند

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد: باید قبل از اینکه کار از کار بگذرد و اتفاق بد یا مشکل و دردسری به وجود آید به فکر چاره‌اندیشی بود.

علف باید به دهن بزی شیرین باشه: در

ستم‌دیدگان همواره گرفتارند اما ستمگر همیشه سر حال و سالم است و ستمگری خود ادامه می‌دهد
ظاهر و باطن: بی‌ریا، روراست و ساده، دل و زبان یکی بودن.

ع

عاقبت جوینده یابنده بود: هر که جویای هر چه باشد بالاخره آن را بدست خواهد آورد زیرا هیچ چیز در برابر همت و تلاش و پشت‌کار انسان غیر ممکن و دست نیافتنی نیست

عاقلان دانند: به کسی می‌گویند که عیب و بدنامی خود را روی دیگری بگذارد و برعکس حرف بزند یا حرف کسی که از چیزی سر در نمی‌آورد

عجله کار شیطان است: هیچ کاری با عجله و اضطراب به سرانجام خیر و نتیجه درست و مطلوب نخواهد رسید

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد: اگر خدا بخواهد چه بسا دردسرها و توطئه‌ها و دشمنی‌ها به دست خود دشمن موجب خیر و برکت می‌گردند.

عرش را سیر می‌کند: به کسی می‌گویند که بخاطر وقوع امری مطلوب و غیر منتظره بسیار خوشحال و ذوق‌زده باشد

عروس نمی‌تونست برقصه، می‌گفت اتاق کچه! کسی که قادر به انجام کاری نباشد و برای توجیه خود از شرایط و ابزار کار ایراد بگیرد. بهانه تراشی

عروس هزار داماد: منظور دنیا و بی‌وفائی آن است که هر روز بر وفق مراد کسی است و روز بعد از او روی می‌گرداند.

عزرائیل هم رغبت نمی‌کنه طرفش بیاد: اشاره به آدم زشت و لاغر یا بیماری که آنقدر از ریخت و رو افتاده و بدحال است که عزرائیل هم



غوره نشده مویز شده: به کوچکی که بخواهد بزرگی کند می‌گویند.

غول بی‌شاخ و دم: کسی که هیكل بزرگ و تنومندی دارد اما به اندازه هیكلش بزرگ نیست. کنایه از فرد قوی هیكل و درشت بنیه اما حقیر و نادان

ف

فاتح‌هاش خوانده است: کسی یا چیزی که عمرش به سر آمده و باید قیدش را زد و از آن دل کند

فتیله را از گوش در آوردن: قطع امید و صرف‌نظر، باز کردن گوش و شنیدن حرفی که آخرین امید ناامید می‌کند، فکری را از سر بیرون کردن. حاضر به شنیدن حرفی که به ضرر فرد می‌باشد.

فحش خورش خوبه: در برابر فحش و بد و بیراه و توهین صبور و ملایم و بی‌رگ و بی‌اهمیت بودن

فراموشی هم نعمتی است: اگر انسان از این نعمت بی‌بهره بود، یاد همیشگی مسائل دردناک و غم و غصه دائمی او را از ادامه زندگی باز می‌داشت

فضول را بردند جهنم گفت هیزمش تره: چون خصلت و ذات فضول اصلاح‌پذیر نیست، با اغراق می‌گویند حتی در جهنم هنگامی که در حال سوختن است نیز دست از وراجی و بیهوده‌گویی بر نمی‌دارد

فکر کرده علی‌آباد هم شهری است: اشاره کردن به کسی که امر بر او مشتبه شده و یا نادانسته و ساده‌انگارانه خود یا دیگری و یا امر کوچک و ناچیزی را بزرگ و مهم بداند و با غرور و رضایت بی‌جا به خود یا دیگری بنزد.

فکر نان باش که خربزه آب است: سفارش یا

نصیحت به کسی که از امور مهم و اصلی غافل شده و فکر و وقت خود را بر کارهای فرعی و چیزهای بیهوده و بیخودی صرف کند.

فلفل نبین چه ریزه بشکن بین چه تیزه: به کسی که جثه و اندام کوچک داشته باشد و در عوض بسیار پر هنر و زبر و زرنگ باشد

فلنگ را بستن: آهسته و ناگهانی در رفتن، جیم شدن

فاره چون بلند شود سرنگون گردد: هر اوجی حسیضی و هر خیزی افتی دارد، کسی که در اوج غرور و برتری باشد عاقبت به خواری و حقارت می‌رسد.

فوت کوزه‌گری: علم استادی و خبرگی، لیم کار. ریزه‌کاری‌هایی که در اثر تجربه زیاد و مهارت بالای استاد بدست آید.

فهمیدی شوخی، نفهمیدی جدی: گوینده حرف دل خود را به جهت جلوگیری از ناراحتی طرف با شوخی بزند و اگر طرف متوجه شد آن را شوخی تلقی کند

فیلش یاد هندوستان کرده: به یاد گذشته و کسی یا چیزی یا جای مورد علاقه خود افتادن و شوق بازگشت به آن پیدا کردن

فیل و فنجان: دو شخص یا دو چیز که از نظر جثه و ظاهر ناهماهنگ بوده و یکی بزرگ باشد.

فیل هوا کردن: کار بزرگ و سخت غیرممکن

ص

صابون به دل مالیدن: خود را برای کسب لذت روحی یا جسمی آماده کردن، وعده و وعید خوش به خود دادن

صابون چرک را می‌برد، چرک صابون را:

هر عملی یک عکس‌العمل دارد، در خشم و

پرخاشجویی اگر طرف مقابل ناراحت می‌شود، خود پر خاشگر هم از ناراحتی بی‌نصیب نمی‌ماند

صابون کسی به تن خوردن: هنگامی که صدمه و ضرر و بدی‌های کسی به شخص دیگر رسیده و ثابت شده باشد

صبر ایوب: صبر فراوان و طولانی مدت.

صبر قاصد خداست، کارها روبرو است: معروف است که: یک بار عطسه کردن به معنای صبر یا انحراف از کار است و عطسه دوم اقدام به انجام کار را تأکید می‌کند

ص

صدا از دریاوار در بیاد از فلانی در نمی‌یاد:

کم حرف بی‌سر و صدا، در بعضی مواقع در مورد سکوت از روی ترس (یا تعجب و یا شنیدن حرف حق و درست نیز گفته می‌شود

صدا تا چاقو بسازه یکیش دسته نداره: وصف دروغگو و پشت هم انداز

صدتا یک غاز: حرف‌های بی‌ارزش و بی‌سروته.

صغری کبری چیدن: مقدمه چینی، حاشیه رفتن.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند:

هر کسی مصلحت کار خود را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهد

صنار بده آش، به همین خیال باش: برای

ناامید و منصرف کردن کسی می‌گویند که به چیزی امید بسته و دل خوش کرده باشد.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست/ ای برادر

سیرت زیبا بیار: ظاهر و صورت زیبا به درد نمی‌خورد، باطن زیبا و اخلاق و روحیات نیکو داشتن ارزشمند و موجب موفقیت و عزت انسان در برابر خدا و دیگران و دیگران است.

صورتش را با سیلی سرخ نگه می‌داره:





لت و پار کردن

آن می‌داند

اشاره به حفظ آبرو کردن.



کاچی به از هیچی: کم هر چیز از نبود و هیچ آن بهتر است.

کار از محکم کاری عیب نمی‌کند: کار را باید دقیق و اساسی و درست حسابی انجام داد تا خیال آدم مطمئن و آسوده‌تر باشد.

کار بجای باریک رسیدن: کاری به آخرین و خطرناک‌ترین و خراب‌ترین مرحله خود رسیدن و بیخ پیدا کردن، به طوری که چاره‌ای نداشته یا به سختی بتوان برای آن چاره‌ای اندیشید.

کار حضرت فیل: کار بزرگ و مشکلی که انجامش از عهده هر کسی بر نمی‌آید.

کارد بزنی خونش در نمی‌آید: شدت عصبانیت در حدی که خون در بدن منجمد شود.

کارد به استخوان رسیدن: خسته و عاصی شدن از وضعیت، آخرین حد تحمل

کار دست خود یا کسی دادن: باعث اذیت و دردسر و گرفتاری شدن.

کار را که کرد؟ آنکه تمام کرد: اشاره به اینکه کار نیمه کاره و به آخر نرسیده ارزشی ندارد و هر کس کاری را شروع می‌کند بهتر است خود نیز آن را به پایان برساند.

کارش چیه؟ بوق می‌زنه، بخیه به آب‌دوغ می‌زنه: معرفی شخص بیکار و بی‌هنر.

کار نشد ندارد: انجام هر کاری شدنی است و به همت و اراده شخص بستگی دارد

کار نیکو کردن از پر کردن است: تکرار و استمرار در هر کار موجب کسب تجربه شده و در نتیجه آن کار بهتر، با کیفیت‌تر و در حد کمال انجام می‌شود

کار را باید داد دست کاردان: هرکاری باید

قدر عاقبت کسی داند که به مصیبتی

گرفتار آید: نعمت‌ها، خوشی‌ها و ایام سعادت و تندرستی همیشگی و پایدار نیستند و انسان وقتی ارزش واقعی آن‌ها را می‌داند که آن‌ها را از دست بدهد و دچار مشکل و گرفتاری شود.

قربون برم خدا رو، یک بام و دو هوا رو: در یک مسئله و امری واحد بنا بر مصلحت دو گونه عقیده و دو برخورد متفاوت داشتن

قربون بند کیفتم، تا پول داری رفیقتم: دوستی‌های مادی، کسانی که به خاطر پول و مادیات با کسی دوستی می‌ورزند.

قسم حضرت عباس را باور کنم یا دم خروس را؟: به کسی می‌گویند که حقیقتی آشکار را انکار کند و برای تبرئه خود قسم بخورد

قشقرق به پا کردن: داد و قال و کولی‌گری، بر سر چیزی فتنه و آشوب به پا کردن.

قصاص قبل از جنایت: محکوم و مجازات کردن پیش از مشخص شدن و اثبات خطا

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود: توصیه به توجه و اعتنا نسبت به هر چیز کم و اندک، سفارش به صرفه‌جویی که به مرور موجب جمع و قابل توجه شدن هر چیز می‌گردد

قمر در عقرب: اوضاع ناجور و نامساعد.

قند توی دل آب کردن: خوشحالی بیش از حد، ذوق‌زده شدن

قوز بالا قوز: گرفتاری روی گرفتاری اضافه شدن مشکل قبلی به طوری که کار پیچیده‌تر و خراب‌تر شود

قووی بگیر و بنشان: پیغام پوچ و بی‌محتوی یا دستور کاری بیهوده به مزاحم دادن جهت رفع مزاحمت و از سر باز کردن

قیمه و قرمه کردن: زخمی و مجروح ساختن،

طاقم طاق شد: بیش از این تحمل ندارم، صبرم تمام شد.

طاقچه بالا گذاشتن: ناز کردن همراه با قهر به منظور بیشتر منت کشیدن طرف مقابل

طبل توخالی: ظاهری با هیبت و پرسروصدا اما درون و باطنی پوچ و توخالی

طشت از بام افتادن: بی‌آبرو و رسوا شدن، آنچه پوشیده بوده برملا گشتن

طلا که پاکه، چه منتش به خاکه: شخص پاک و درست‌کاری برای اثبات بی‌گناهی خود، به رفع و رجوع و شاهد و واسطه نیاز ندارد

طناب مفت گیر بیاره خودشه دار میزنه: مفت‌خور و سوءاستفاده کننده، کسی که از هیچ چیز مفت صرف‌نظر نکند

طوطی‌وار: یاد گرفتن چیزی یا گفتن حرفی بدون فکر و دانستن معنی آن (مثل طوطی)



قاپ کسی را دزدیدن: کسی را تحت اختیار گرفتن و مال خود کردن.

قاطی مرغ‌ها شدن: جوانی که داماد شده یا مجردی که متأهل شده باشد

قافیه را باختن: جا زدن و تا آخر تحمل مشکلی را نکردن

قال کار را کنند: به آخر رساندن و تمام کردن کار یا هر چیز دیگر، ته کار یا قضیه‌ای را بالا آوردن.

قال گذاشتن: کسی را که تنها یا به انتظار گذاشتن و به دنبال کار خود رفتن

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری: قدر و ارزش هر کار و هنری را خیره و هنرمند در





به دست کسی که تجربه و تخصص کافی در آن مورد دارد انجام شود، چرا که در غیر این صورت انجام کار با کیفیت و بازدهی مناسب همراه نخواهد شد

کارها نیکو شود اما به صبر: با صبر و تحمل و بردباری و به مرور زمان انشالله تمام مشکلات حل شده و کارها سر و سامان خواهد گرفت

کار هر بز نیست خرمن کوفتن / گاو نر می خواهد و مرد کهن: هر کسی از عهده هر کاری بر نمی آید. کنایه از لزوم داشتن تجربه و تخصص در انجام هر کاری.

کاری کرد کارستان: کاری فوق العاده، نگفتنی و بسیار دقیق و اساسی، کسی که کاری بزرگ و مشکل را به بهترین نحو، درست و حسابی و بدون عیب و نقص انجام دهد

کاری که چشم می کنه ابرو نمی کنه: هر کس و هر چیز خاصیت مخصوص به خود را دارد و البته لزوم و تاثیر چشم از ابرو در تمام امور بیشتر است

کاسه ای زیر نیم کاسه است: حَقّه و کلکی در کار است

کاسه جایی رود که باز آید قدح: انجام کار یا انجام دادن هدیه به کسی به امید و با چشم داشت انجام کاری بزرگتر یا دریافت هدیه ای گران بهاتر از طرف مقابل

کاسه «چه کنم؟» دست گرفتن: کلافه و سردرگم و مردد بودن، هم و غم پیدا کردن راه چاره

کاسه داغ تر از آش: کسی که در کاری از صاحب اصلی آن بیشتر جوش بزند

کاسه کوزه را به هم زدن: به هم ریختن بساط و زندگی، شر و فساد و خسارت و خرابی به بار آوردن.

کافر همه را به کیش خود پندارد: آدم نادریست

و خلاف کار همه را مانند خودش می داند.

کبکش خروس می خونه: کسی که بسیار شاد و شنگول باشد.

کبوتر با کبوتر، باز با باز: هر کس باید با هم شأن و هم زبان و هم رده خود معاشرت، وصلت و یا معامله کند

کپه مرگ: خوابیدن یا خواباندن توهین آمیز و همراه با دلخوری و ناراحتی

کت بده کلاه بده، دو قورت و نیم بالا بده: کسی که در حق دیگری خدمت و خوبی کرده و دست آخر هم بدهکار شده و دچار زخم زبان و توقعات بی جا گردد

کجا خوش است؟ آنجا که دل خوش است: هر کجا که دل و روح انسان شاد و با طراوت شود، آنجا بهترین جا است

کج دار و مریز: ملاحظه و مدارا کردن، احتیاط **کربلا رفتنت بهانه بود / کربلا در میان خانه بود:** خدا را در همه جا می توان یافت و به او توجه کرد

گرگری خواندن: رجز خواندن، ادعا داشتن، نمایاندن خود به خصوصیتی برجسته.

کرم از درخت است: اشکال و ایراد از خود شخص است که باعث به وجود آمدن مشکل یا آزار و مزاحمت می شود

کرم کار است: کسی که در کاری خبره بوده و مهارت و آگاهی زیادی داشته باشد

کسی نخارد پشت من جز ناخن انگشت من: برای انجام کارها جز به خود نباید به دیگران امید و اتکا داشت زیرا کسی کمک نمی کند (یا نمی تواند کمک کند

کسی که به ما نریده بود، کلاغ کو. دریده بود: بی شخصیت و بی اعتباری که از برتر و بالاتر از خود عیبجویی و سوال و جواب کند

کسی که نمی داند فقط خواجه حافظ شیراز است: موضوعی که همه از آن آگاه و با خبرند **کشتی ها غرش شده:** به کسی که در غم و اندوه فرو رفته باشد می گویند

کشک چی پشم چی: انکار موضوع، خود را به راه دیگر زدن و رد کردن اصل مطلب

کف دستم را بو نکرده بودم: خبر نداشتم، غیب نمی دانستم

کف دستی را که مو ندارد نمی شود کند: چیزی یا پولی را که وجود ندارد نمی توان مطالبه کرد، از فقیر مالی یا معنوی نمی توان توقع داشت و چیزی دریافت کرد. انتظار و توقع بیهوده داشتن.

کف رفتن: دزدی کردن پنهانی و بدن اینکه کسی بفهمد چیزی را برداشتن (اشاره به کف زنی که نوعی از دزدی است

کفر کسی را بالا آوردن: کسی را عصبانی و خشمگین کردن

کفش کسی را جفت کردن: جواب کردن، عذر کسی را خواستن و بیرون کردن. در برخی موارد در هنگام خروج میهمان کفش را جفت می کردند

کفگیر به ته دیگ خوردن: ته کشیدن و تمام شدن پول و سرمایه، تهی دست شدن و چیزی در بساط نداشتن

کک تو تنبوش افتاده: ترسیدن و به هول و ولا و دلشوره افتادن.

ککش نمی گزد: از چیزی ناراحت و متأثر نمی شود، بی خیال و لاقید و بی اعتنا به امور.

کلاغه آمد راه رفتن کبک را یاد بگیره، راه رفتن خودش هم یادش رفت: تقلید کورکورانه و دنباله روی از دیگران و ادای کسی را در آوردن موجب ضرر و گمراهی است.





کی میره این همه راه رو؟: طعنه به کسی که در وصف خود یا دیگری مبالغه و تعریف بی جا کند یا ادعا و درخواست بیش از حد لیاقتش داشته باشد

کینه شتری: کینه طولانی و فراموش نشدنی.



گاوبندی: هم‌دستی و تبانی دو نفر برای کلاه گذاشتن طرف مقابل

گاو پیشانی سفید: کسی که همه و در هر کجا او را می‌شناسند و معروف است

گاو ش زائید: گرفتاری و بدبختی یا ضرری برایش پیش آمد

گاو نه من شیرده: خوبی و خدمت کردن اما در آخر با یک کار یا حرف آزار دهنده زحمت خود را پایمال کردن و از بین بردن

گاهی به اداگاهی به اصول، گاهی به خداگاهی به رسول: کسی که بی‌عقیده است و بنا بر مصلحت رنگ عوض می‌کند و خود را با تغییر موقعیت و با هر عقیده‌ای هماهنگ و همسو می‌کند

گدا به گدا رحمت به خدا: کمک و دستگیری یا راهنمایی فقیری به مستحق‌تر از خود، پناه بردن بی‌نوا به بی‌نوا دیگر

گذر پوست به دباغخانه می‌افتد: به کسی می‌گویند که به دیگری بدی کرده، اما بالاخره روزی با همان شخص سرو کار پیدا می‌کند و احتیاجش به او می‌افتد

گرچه دستش به گوشت نمی‌رسد می‌گه بو میده: کسی که از بدست آوردن یا انجام خواسته و موقعیت مورد نظرش محروم و ناامید شده روی آن چیز عیب می‌گذارد و اینطور خود یا دیگران را قانع می‌کند که مناعت طبع دارد

گرچه را باید دم حجله گشت: همان اول کار

به سختی زندگی می‌گذراند، دخلش با خرجش مطابقت ندارد.

کنگر خورده لنگر انداخته: کسی که مدت طولانی در جایی مانده و خیال رفتن نداشته باشد.

کوتاه آمدن: دنباله حرف یا کاری را نگرفتن و رها کردن و فیصله دادن به قضیه یا موضوعی که ادامه آن به صلاح نیست، پی موضوع یا حرف را نگرفتن و از آن رد شدن و به ختم غائله راضی گردیدن.

کور از خدا چی می‌خواه؟ دو چشم بینا: در پاسخ به پیشنهاد مطلوب و مورد نیاز یا هنگام پیش آمدن شرایط و موقعیت مناسب و دلخواه می‌گویند

کور خودش است بینای مردم: کسی که عیوب خود را نمی‌بیند اما دائم از دیگران ایراد می‌گیرد

کوری ببین که عصاکش کور دگر است: بیماری که از بیمار دیگر پرستاری می‌کند یا درمانده و گرفتاری که به گرفتاری شخص دیگری رسیدگی کرده و به او کمک کند

کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خوره: معمولاً کسی که صاحب هنر و حرفه‌ای است، خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد و در استفاده از هنر خویش تنبل است

کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد: دنیا با تمام بزرگی‌اش آنقدر کوچک است که در آن دو نفر که یکی بدی کرده و دیگری بدی بالاخره در راه هم قرار می‌گیرند و با هم روبرو خواهند شد و کسی که بدی کرده به سزای عملش رسیده و شرم‌منده و پشیمان خواهد شد

کی به کیه؟ تاریکیه!: آشفته بازار، اوضاع بی‌سر و سامان و بدون صاحب، کسی به کسی نبودن

کلاف سر در گم: کسی که در مورد چیزی راه و چاره را گم کرده باشند و نداند که چه باید کند، یا موضوع و کاری که پیچ خورده باشد.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی: خطاب به کسی که مشکل خود را نمی‌تواند حل کند و برای حل مشکل شخص دیگر به راهنمایی‌اش می‌پردازد.

کلاه خود را قاضی کردن: حرف یا کاری پیش خود سنجیدن و سبک سنگین کردن، با خودت خلوت کردن برای ارزیابی و مصلحت‌اندیشی.

کلاه سر کسی گذاشتن: کسی را گول زدن و اغفال کردن و او را مغبون ساختن

کلاهش پس معرکه است: کسی که در کاری از دیگران عقب مانده باشد.

کلاهش پشم نداره: غیرت و هیبت و جُربزه نداد

کلا همان تو هم می‌رود: با هم اختلاف پیدا می‌کنیم و دعوایمان می‌شود، از هم ناراحت و دلگیر می‌شویم

کلفت گفتن: متلک بار کسی کردن، درشت گفتن و طعنه زدن.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است: با بدی و ستم باید بدتر و ستم‌گرانه‌تر برخورد کرد. پاسخ متقابل به مثل.

کله‌اش باد داره: قُد و یک‌دنده‌ای که حرف‌های بزرگ می‌زند و فکرهای خطرناک در سر دارد

کله‌اش بوی فرمه‌سبزی می‌دهد: کسی که در سر هوای کارها و اقدامات خطرناک و دردسر آفرین و خارج از توان خود بپوراند

کم بخور، همیشه بخور: کم خوردن به دو منظور: یکی قناعت و دیگر تضمین سلامت که هر دو موجب استمرار و همیشه خوردن است.

کمیتش لنگ است: وضع مالی خوبی ندارد و





باید از طرف زهره چشم گرفت تا حساب کار خودش را بکند.

گره رقصاندن: بازی در آوردن، کسی را سر دواندن و بازی دادن.

گره شور: تمیز و درست و حسابی نشستن، شستشوی سرسری و ناقص (مثل گره‌ای که خود را فقط در آب می‌غلتاند)

گردنم از مو باریک‌تر: در مقابل حرف حق و سخن به جا تسلیم هستم و آن را می‌پذیرم

گرسنگی نکشیدی عاشقی یادت بره: فقیر و درمانده‌ای که از کم‌ترین امکانات و رفع احتیاجات خود محروم است، دیگر نمی‌تواند به عشق و عاشقی فکر کند

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی: با صبر و حوصله کم‌کم کارها درست می‌شود، به طوری که حتی می‌توان از غوره ترش حلوا شیرین به دست آورد

گرگ باران دیده: اشاره به شخص بسیار با تجربه

گرگ در لباس میش: ظاهری در فریبنده و مظلوم نمایانه برای آسیب رساندن و نابودی

گرم گرفتن: تحویل گرفتن کسی و با او خودش و بش کردن و صمیمی شدن

گل از گلش شکفت: خوشحال و خندان شد (اشاره به غنچه که بر اثر نسیم صبحگاهی شکفته شده و تبدیل به گل می‌شود)

گل گفتن و گل شنیدن: رد و بدل شدن حرف‌های خوب، زیبا و صمیمانه بین دو نفر.

گل بود به سبزه نیز آراسته شد: در ظاهر یعنی: خوب بود خوب‌تر هم شد، اما غالباً برعکس و به طعنه در مورد زیادتر شدن عیب کار گفته می‌شود یعنی: خیلی کم عیب و مشکل داشت یکی دیگر هم اضافه شد.

گل بی‌خار نمی‌شود: هیچ کس و هیچ چیز بی‌عیب و نقص نیست حتی گل یا برای رسیدن به هدف و مطلوب خود باید بهایی پرداخت و متحمل رنج و زحمت شد

گل بی‌عیب خداست: همه انسان‌ها عیب و نقطه ضعف دارند، فقط خدا از هر گونه عیب و نقص مبرا است

گل پشت و رو ندارد: به کسی می‌گویند که به ناچار پشت بر شخص یا جمعی کرده و معذرت می‌خواهد

گل سر سبد: بهترین و عزیزترین فرد یا چیز در میان بقیه.

گل گفتی اما شل گفتی: توی ذوق زدن کسی که اظهار نظر بی‌ارزش و نه چندان درست و حسابی بکند

گله دست گرگ افتاده: عده‌ای که گیر حکم و سرپرست حریص و بی‌رحم افتاده باشند

گلیم خود را از آب بیرون کشیدن: از پس کارهای هر چند سخت خود بر آمدن و برای رفع مشکلات، درمانده و محتاج کسی نشدن

گنجشک را رنگ می‌کنه جای قناری می‌فروشه: آدم نادرست و متقلب و فریب‌کار.

گندم برشته شدن: به چلز و ولز افتادن، ناشکیبایی.

گندم نمای جو فروش: کاسب متقلب که جنس مرغوبی را نشان داده اما موقع تحویل، نامرغوب آن‌ها را تحویل دهد

گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوشتر زدن گردن مسگری: هنگامی که تاوان گناه و خطای کسی را دیگری پس بدهد

گورم کجا بود که کفنم باشه: بی‌چیز و فقیر و تهی دست

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست /

آنچه البته به جایی نرسد فریاد است: کسی که نسبت به درخواست‌ها و نصایح دیگران بی‌توجه و بی‌اعتناست و یا عمداً نمی‌خواهد آن‌ها را بشنود و بپذیرد، بنابراین با زور و داد و فریاد هم نمی‌توان به او فهماند.

گوش به زنگ: آماده و منتظر شنیدن خبری یا وقوع امری بودن

گوشت از دهان گرگ کشیدن: کار بسیار سخت و خطرناکی را با مهارت و شجاعت و از جان گذشتگی انجام دادن

گوشتش زیر دندونشه: کسی را می‌گویند که جگر گوشه‌اش تحت اراده و اختیار کسی دیگری است و باید در برخورد با او احتیاط و مدارا کند.

گوش خواباندن: منتظر فرصت شدن

گوشش بدهکار نیست: به نصایح، ایرادها و خواسته‌های دیگران گوش نمی‌دهد و توجهی ندارد، نسبت به اوضاع و احوال پیرامونش بی‌تفاوت و بی‌خیال است.

گوش شیطان کر، چشم شیطان کور: هنگامی که بخواهند از روبراه شدن وضعیتی خبر بدهند می‌گویند.

گوشی دست کسی آمدن: حقیقت موضوعی را فهمیدن و حواس خود را جمع کردن

گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل؟: ارزش و اعتبار هر فرد به علم و هنر سرمایه وجودی خود اوست نه به فضائل پدر یا اصل و نسبش.

گیوه را ور کشیدن: آماده شدن و راه افتادن برای اقدام و دست زدن به کاری



لام تا کام صحبت نکردن: کم‌ترین سخنی بر زبان نیاوردن





لب چشمه می روم خشکه می شه: بسیار بدشانس و بدقدم بودن

لفت و لعاب دادن: وسواس به خرج دادن و تشریفات بیهوده در مورد چیزی، طول و تفصیل دادن کاری.

لق لقه زبان: بر زبان آوردن مکرر کلمه و موضوعی، به طوری که مدام فقط راجع به همان چیز صحبت شود.

لقمه را باید به اندازه دهان برداشت: در انجام و انتخاب کار یا همسر، باید به اندازه وسع و توان و شأن خود پیش رفت و قدم برداشت

لقمه را دور سر چرخاندن (از پشت سر در دهان گذاشتن): پیچاندن و سخت کردن کار و آن را از مسیر درست و کوتاه انجام ندادن

لنترانی گفتن: در اصطلاح یعنی متلک و بد و بی راه گفتن به کسی، اما ریشه لغوی آن بر می گردد به کلمه عربی لَن ترانی: یعنی مرا نخواهی دید. حضرت موسی از خداوند خواست تا بتواند او را با چشم ظاهر ببیند و خداوند در جواب این درخواست غیر ممکن و رد آن به موسی لَن ترانی گفت یعنی: هرگز نمی توانی مرا ببینی

لنگ انداختن: هنگامی که کسی یا چیزی در مقابل کس یا چیز برتر و بالاتر کم بیاورد.

لولو سر خرمن: آدم بی مصرف، در حد مترسک **لی لی به لالای کسی گذاشتن:** لوس کردن و به دل کسی را آمدن.

لیلی زن بود با مرد؟! طعنه به آدم گیج و خنگی که مطلب واضحی را نداند و از آن چیزی سر در نیاورد.



مادر را ببین، دختر را بگیر: سفارش به خواستگار برای انتخاب همسر به این معنی که:

چون دختر زیر نظر و زیر دست مادرش بزرگ شده از لحاظ لیاقت و هنرمندی و خانه داری تا حد زیادی به او شباهت دارد

مادر زنت دوستت داره: به کسی می گویند که به موقع بر سر سفره غذا و هر چیز آماده و بی دردسری از راه برسد

مادر فولاد زره: اصطلاحاً به زن چاق پیر خشن می گویند

مادر که نباشه باید با زن بابا ساخت: هر چیز مورد نیاز که اصل و بهترین آن یافت نشده یا قابل دسترسی نباشد ناچار باید به کمتر از آن رضایت داد.

مار از پونه بدش می آید در لونه اش سبزی می شود: معمولاً آدم از هر چیز که متنفر و بیزار و گریزان باشد با آن روبرو شده یا بر سرش آمده و نصیبش می گردد

مار در آستین پروراندن: شخص خیانت کار یا دشمن خطرناکی را بی اطلاع پروراندن و به او محبت و رسیدگی کردن

مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد: کسی که بلایی بر سرش آمده و تجربه تلخی از چیزی دارد، در آن مورد بدگمان و محتاط تر می شود

ماست مالی کردن: پوشاندن و اصلاح ظاهری و بی فایده ای عیب یا خرابکاری

ماست ها را کیسه کردن: ترسیدن و حساب کار خود را کردن، جا زدن و تسلیم شدن

ماشین مشدی ممدلی، نه بوق داره نه صندلی: به طعنه و مسخره در مورد هر اتومبیل خراب و قراضه می گویند.

مال بد بیخ ریش صاحبش: چیز بد و عیناک ناچار همیشه نزد صاحبش باقی مانده و صاحب باید آن را تحمل و نگهداری کند چون کسی

حاضر به پذیرفتن آن نیست.

مال مفت و دل بی رحم: بعضی ها وقتی به چیز مفت و مجانی می رسند بدون رعایت اصول و اندازه با بی رحمی از آن استفاده می کنند

مال یک جا می رود ایمان هزار جا: خطاب به شخص دزد زده که بدون اینکه مطمئن باشد به کسی یا کسانی مظنون باشد و تهمت بزند

مأمور است و معذور: کسی که در مورد کاری از خود اختیاری ندارد و مجبور است فقط دستور را اجرا کند.

ماه زیر ابر نمی ماند: بالاخره حقیقت آشکار خواهد شد و راز برای همیشه پنهان نخواهد ماند.

ماهی به دمش رسیده: کار به مراحل پایانی خود رسیده، وقت کار یا چیزی سر آمده.

ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است: هیچگاه برای انجام کاری دیر نیست و هر لحظه می توان اقدام کرد، کار هر زمان شروع کنی چنان است که پیش از آن شروع کرده ای

مایه تیله: سرمایه و دارایی، پول و پله.

منته به خشخاش گذاشتن: دقت و وسواس و سختگیری بی مورد و بیش از حد در انجام کاری

مثل انار ترکیدن: کنایه از ترکیدن بغض و به شدت به گریه افتادن.

مثل برج زهرمار: کنایه از آدم بسیار اخمو و عبوس و ترشرو

مثل برق: با سرعت بسیار.

مثل بید لرزیدن: کنایه از ترسیدن زیاد.

مثل پنجه آفتاب: کنایه از آدم بسیار زیبا و دلربا

مثل ترقه پریدن: کنایه از ناگهان عصبانی و آتشی شدن

مثل جن بو داده: اشاره به آدم زبل و زرنگی که



هر کاری از دستش بر می‌آید

مثل جن و بسم‌الله: دو چیز یا دو کس که هرگز نزدیک هم نیایند و از یکدیگر فراری باشند

مثل خر در گل واماندن: کسی که در انجام کاری فرومانده و عاجز شده باشد و قادر به ادامه‌اش نباشد.

مثل زن سعدی: زن نافرمان و گریزپا که کمتر در خانه قرار گرفته و بیشتر در کوچه و خیابان و گشت و گذار باشد، زن ددری

مثل سگ ترسیدن: ترس و وحشت زیاد از کسی یا چیزی.

مثل سگ و گربه به هم پریدن: درگیری و مشاجره و ناسازگاری دائمی بین دو نفر

مثل سیبی که از وسط نصف شده: دو چیز یا دو شخص که دقیقاً و کاملاً مثل هم باشند، شباهت فراوان دو چیز یا دو نفر

مثل شیر برنج: به آدم شل و وارفته و بی‌نمک می‌گویند

مثل عنق منکسره: بد اخلاق و ترش‌رو.

مثل قالی کرمانه: اشاره به کسی که هر چه سنش بالا می‌رود خودش رنگ و روتر می‌شود یا معروف است که قالی کرمان هر چه بیشتر پا می‌خورد بیشتر رنگ باز کرده و مرغوب‌تر می‌شود

مثل کبک سرش را زیر برف کرده: کسی که متوجه عیب خود نیست و از اوضاع و محیط دور و برش بی‌خبر است و نمی‌داند در اطرافش چه می‌گذرد و مردم راجع به او چه می‌گویند، گویی آن‌ها را نابینا می‌پندارد.

مثل کنیز حاج باقر: بد اخلاق و غرغرو، کسی که خیلی نق می‌زند

مثل گدای سامره: لخت و عوری، پررویی و پرمدعایی

مثل مار خوش خط و خال: کسی که ظاهری خوب و فریبنده اما باطنی زشت و پلید و بد ذات دارد.

مثل ماست: شل و وارفته و بی‌رمق

مثل مریای آلو: آدم شل و ول و بی‌حال

مل مرغ سرکنده: کلافه، بی‌آرام و قرار، پریشان و مضطرب.

مثل موش آب کشیده: کسی که خیلی خیس شده و یا از آب و گل و لای بیرون آمده باشد.

مثل یخ و رفتن: از خبر ناگوار یا ناامید کننده‌ای حیران، شل و از خود بیخود شدن

محل سنگ نگذاشتن: بی‌مחلی بیش از حد و اندازه

مخ جوش آوردن: کنایه از شدت عصبانیت و یا گرما

مدینه گفتمی و کردی کبابم: افسوس کسی که به یاد گذشته از دست رفته افتاده و یاد و خاطره خوب یا بد چیزی یا کسی برایش تجدید و زنده شود

مرا به خیر تو امید نیست، شرّ مرسان: اگر نفعی نمی‌رسانی لااقل ضرر هم نزن، اگر کمکی نمی‌کنی لااقل مزاحمت و دردسر هم ایجاد نکن
مرد دو زنه جاش تو مسجده: چرا که نزد هیچ‌کدام آسایش و همچنین ارزش و احترام آنچنانی ندارد.

مرد را باید دست به پشتش بزنی خاک بلند بشه: مرد باید اهل کار و تلاش باشد.

مرده را که رو بدهی به کفنش خرابی می‌کند: به کم ظرفیت که ارزش و اهمیت داده شود، پرتوقع و پررو می‌شود

مرغ همسایه غازه: چیزهای دیگران به نظر بهتر و چشم‌گیرتر از مال خود آدم می‌آید

مرغ یک پا داره: کنایه از یک‌دندگی و لجبازی، با قَدّی و سماجت روی حرف خود ایستادن

مرغی که انجیر می‌خوره نوکش کچه: به این معناست که از قیافه و طرز رفتار طرف می‌توان دریافت که چه کاره است. به نظر می‌رسد که کلمه صحیح به جای انجیر (نچیر به معنای گوشت) بوده است که هنوز در برخی از نقاط کشور استفاده می‌شود. به این معنی که پرنده‌ای مانند عقاب که گوشت‌خوار است انتهای نوکش کج بوده و از فاصله درو مشخصو عیان است در حالی که اگر گنجشکی این ادعا را کند کافی است به نوکش نگاه کرد و دریافت که دروغ می‌گوید.

مرگ خوبه برای همسایه: هر چیز بدی را برای دیگران خواستن، در خطر و ضرر دیگری را جلو انداختن.

مرگ می‌خواهی برو گیلان: کسی که در موقعیت مناسب و ایده‌آل قرار گرفته و چیزی کم نداشته باشد و بازهم گله‌مند بوده و ناز بکند.

مرگ یک‌بار شیون یک‌بار: به سیم آخر زدن و قضیه را تمام کردن، هرچه باداباد گفتن

مروراید باشه، غلتون باشه، ارزون باشه: خوش سلیقه و مشکل پسندی که بخواهد چیزی همه محاسن و مزایا را با هم داشته باشد
مزه دهن کسی را چشیدن: قصد دانستن و پی‌بردن به نظر یا هدف کسی، سر در آوردن از مقصود دیگری

مستی و راستی: در هنگام مستی عقل و هوش و قوه ادراک شخص زایل شده و هرچه در دل وجود دارد راست و حقیقتی بیان شده و اسرار فاش می‌گردد.

مشت کسی باز شدن: رسوا و برملا شدن، راز یا دروغ کسی افشا و آشکار گردیدن.

مشت نمونه خروار: جزء و مقداری از هر





خسیس یا بد حساب و لدهکار اگر یک چیز کوچک و بی ارزش هم گرفته شود غنیمت است **مهرم حلال، جونم آزاد:** حرف زنی که از دست شوهر به ستوه آمده و در صدد جدایی و نجات خود باشد.

مهره مار داشتن: قدرت فراوان در جلب و جذب علاقه و توجه دیگران داشتن

میان پیغمبرها جرجیس را پیدا کرده: کسی که بدترین‌ها را انتخاب کرده باشد.

میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است: اشاره به دو چیز ظاهراً مشابه که از نظر ارزش و منزلت تفاوت زیادی با یکدیگر داشته باشند.

میمون هر چی زشت تره، بازیش بیشتره: اشاره به آدم زشت یا معیوب که ادا و اطوار و رفتار ظاهری نامتناسب و نامعقول هم داشته باشد **میوه اش به هنده:** انگار نوبرش را آورده.

میهمان گرچه عزیز است ولی هم چون نفس خفه می سازد اگر آید و بیرون نرود: کنایه از یاد ماندن میهمان پررو در خانه میزبان که باعث خستگی و ناراحتی و معذب شدن او می شود



نابرده رنج گنج میسر نمی شود: بدون زحمت چیزی عاید نمی شود **ناخن خشک:** خسیس، تنگ نظر

نازکش داری ناز کن، نداری پاتو رو به قبله دراز کن: حسرت کسی را خوردن که مورد مهر و عنایت بی حد قرار گرفته است.

نان به نرخ روز خوردن: مطابق با اوضاع و شرایط پیش رفتن. تغییر موضع و موقعیت با شرایط روز

من میگم نره، اون میگه بدوش: هنگامی که عدم امکان اتمام کاری را با دلیل و منطق به کسی بگویند و او باز هم به دلیل نفهمی یا زورگویی خواسته خودش را تکرار کند.

مواظب مالت باش مردم را دزد نکن: به دقت مراقب چیزهایت باش تا به دیگران تهمت دزدی نزنی

مو را از ماست کشیدن: اشاره به دقت و نکته بینی و حساسیت بیش از حد، ریزبینی و جزئی نگری بی اندازه.

مورچه چیه که کله پاچش باشه: چیز کوچک و بی ارزشی که جزئی از آن را بخواهند **موش دواندن:** در کار کسی خلل و مشکل مزاحمت ایجاد کردن.

موش موشک آسه بیا آسه برو که گربه ساخت نزنه: سفارش به احتیاط و ملاحظه کاری به خاطر اوضاع نامساعد و اجتناب از شر و ضرر و خطر.

موش و گربه بازی: رفتاری توأم با تعقیب و گریز و آمیخته با فریب و خدعه و ریا.

موشه تو سوراخ نمی رفت جارو به دمش می بست: مشکل و گرفتاری و دردسر اضافه برای خود بوجود آوردن.

مولای درزش نمیره: بسیار دقیق و حساس عمل کردن.

موهاشو تو آسیاب سفید نکرده: اشاره به آدم با تجربه و دنیا دیده.

موی بدن سیخ شدن: ترسیدن یا چندش شدن به دلیل مواجه شدن با مسئله ای هولناک یا دلخراش و ناگوار

موی کسی را آتش زدن: در جا و به موقع سر رسیدن و درجایی حاضر شدن.

مویی از خرس کندن غنیمت است: از آدم

چیزی که نشان دهنده کیفیت و خصوصیت کل آن چیز باشد.

مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید: رفتار هر کس باید معترف و بیانگر فضائل و منزلت او باشد نه اینکه دیگران از او تعریف کنند

مشکلی نیست که آسان نشود / مرد باید که هراسان نشود: هر مشکل و مسئله ای راه حلی داشته و با عقل و همت بالاخره حل خواهد شد، نباید ترسید و جا زد

معما چون حل گشت آسان شود: اشاره به کسانی که پس از حل معضل و رفع مشکل ادعای کاردانی می کنند.

مغز خر خوردن: دیوانگی، نفهمی، متوجه امر نبودن

مگس پراندن: کنایه از بیکاری بیش از حد.

مگسی شدن: بد اخلاق و عصبانی شدن، سماجت و بد خلقی برای به کرسی نشاندن حرف (نظر به سماجت و آزارندگی مگس)

مگه سر آوردی؟: کسی که پشت هم و با عجله در بزند و بی قراری نشان دهد

ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل: داشتن سواد و تحصیلات به تنهایی دلیل بر انسانیت و فضیلت نیست چرا که آدمیت و تکامل از مجموع تمام فضایل انسانی که علم جزئی از آن است حاصل می شود.

من اینور جوی تو اونور جوی: به حالت قهر از هم جدا شدن، تسویه حساب قهر آمیز.

منتز کردن: کسی را در کاری و یا در جایی سرگردان و معطل و علاف کردن.

من مرده تو زنده: اتمام حجت کسی که پیش بینی و نظر خود را درست دانسته و به وقوع آن مطمئن باشد اگرچه بعد از مرگش.



نان به هم قرض دادن: دو نفر که به خاطر عمل متقابل و با چشم داشت و توقع تلافی و یکدیگر خدمت کرده و به نفع هم کار کنند

نان در خون زدن و خوردن: وصف تیره‌روزی و اندازه و ملال فراوان.

نان کسی را آجر کردن: کسی را بیکار کردن، نان کسی را بریدن و جلوی روزی‌اش را گرفتن، قطع کردن روزی و درآمد کسی

نان کور: چشم و دل گرسنه و تنگ‌نظر، خسیس و بی‌خیر

نتق نکشیدن: دم بر نیاوردن از روی ترس و تهدید کسی

نخود هر آش: به کسی می‌گویند که خود را در هر کاری دخالت می‌دهد و اظهار نظر می‌کند

نخورده‌ایم نان گندم اما دیده‌ایم دست مردم: اگر چیزی بهره‌مند نبوده‌ایم و آن را نداشتیم و خود تجربه نکرده‌ایم اما از آن می‌دانیم و با آن آشنا هستیم.

نردبان پله پله: پیشرفت و ترقی و اصولاً موفقیت در هر کاری کم‌کم و به تدریج حاصل می‌شود نه یک‌شبه و ناگهانی.

نرود میخ آهنین در سنگ: کار نشدنی و محال، کسی را می‌گویند که حرف یا نصیحت در گوش یا مغزش فرو نمی‌رود و همچنان به کار خود ادامه می‌دهد.

نزده می‌رقصه: خود به خود اهل کار نادرستی بودن و احتیاجی به بهانه یا مساعد بودن زمینه نداشتن.

نشسته لب‌گود می‌گه لنگش کن: کسی که در موقعیت و موضوع راحت و بی‌دردسر قرار داشته و به طرف مقابل تکلیف یا پیشنهاد انجام کاری سخت می‌کند.

نفسش از جای گرم در می‌آید: آدم راحت

و بی‌خیالی که از حال و گرفتاری دیگری خبر نداشته و بر او خرده می‌گیرد یا پیشنهاد نا به جا می‌دهد

نفسش حقه: انسان با تقوی و درویش مسلکی که کلامش دلنشین و آرامش‌بخش و دعایش در حق گیرا و سریع الاستجابه باشد.

نفوس بد زدن: پیش‌بینی کردن به بدی و شر یا غم و ناامیدی.

نقره داغ کردن: تنبیه پولی کردن، جریمه و گوشمالی به طریقه نقدی و مالی.

نقل مجلس: حرف یا موضوعی خاصی که ورد زبان‌ها بوده و در همه جا و همه کس از آن صحبت می‌شود.

نکرده کار را نبر به کار: شخصی بی‌تجربه و بی‌اطلاع را نباید وارد کار کرده و کار را سپرد.

نم پس ندادن: خساست، کسی که از طرف او چیزی به دیگران (مادی و معنوی) نرسد یا رازداری، کسی که حرف دل خود را نمی‌زند و چیزی بروز نمی‌دهد.

نمردیم و دیدیم: تعجب یا خوشحالی از برآورده شدن آرزویی و انجام شدن کاری که توقع انجامش نمی‌رفت

نمک به حرام: قدر ناشناس، بی‌چشم رو.

نمک به زخم پاشیدن: غم و ناراحتی کسی را تشدید و یا خاطره آن را زنده کردن

نمک را خوردن و نمک‌دان را شکستن: بی‌چشم و رویی، ناسپاس و نمک‌شناسی

ننه! سنگ نیم منه: جواب بچه بهانه‌گیر را با ننه (مامان) گفتن بی‌امان خواهش و بهانه داشته باشد و اشاره به اینکه: مادر عاشق با گذشت است که همیشه در مقابل آزار و اذیت یا کوتاهی و نادانی فرزندش گذشت کرده و نیم من می‌شود.

نوبرش را آورده: خطاب به کسی که برای انجام کاری منت گذارده و یا به چیزی نازیده و پز بدهد، چنانکه گویی آن کار فقط از او بر می‌آمده و با آن چیز را فقط او دارد

نو دیده، قبا دیده: اشاره به آدم بی‌ظرفیت و ندید بدیدی که تازه به مال و منال رسیده باشد و با خود نمایی هر چه را به رخ این و آن بکشد

نوش‌دارو پس از مرگ سهراب: چاره‌جویی و علاج واقعه بعد از وقوع، کار یا کمکی که در زمان لازم انجام نشده و پس از اینکه کار از کار گذشت در صدد کمک و اصلاح بر آید

نوکر بی‌جیره مواجب: کسی که خدمت مفت و بدون مزد بکند

نوکه اومد به بازار، کهنه می‌شه دل آزار: معمولاً با روی کار آمدن هر چیز نو و تازه، چیز قدیمی مورد کم توجهی و بی‌مهری قرار گرفته و از قدر و منزلت کاسته می‌شود.

نوش تو روغنه: کسی که کار و بار و وضع مالی خوب و روبراهی دارد.

نه به آن شوری شور، نه به این بی‌نمکی: هر چیزی باید متعادل باشد، افراط و تفریط درست نیست

نه به داره نه به باره: اشاره به قطعی و حتمی نبودن کاری.

نه بیل و سه پایه، پلو می‌خوره تو سایه: اشاره به آدم خوش شانسی که بدون تحمل رنج و زحمت و در دسر زندگی‌اش هم بهتر از دیگران باشد.

نه چک زدیم نه چونه، عروس اومد تو خونه: بدون رنج و زحمت صاحب چیزی شدن و به هدف رسیدن.

نه خود خورد نه کس دهد، گنده کند به





جلوی کارهای زشت آن‌ها را گرفت

هر چه پیش آید خوش آید: هر چه مقدر شده باشد خوب و به صلاح است و باید به آن راضی شد.

هر چه را منع کردم بر سرم آمد: از هر که و هر چه عیب گرفتم به آن دچار شدم، اشاره به تنبیه روزگار

هر چه رشته بودم پنبه شد: همه تلاش‌ها و زحمات و امیدها ضایع شد و از بین رفت، بی‌حاصل و بی‌نتیجه ماندن و به هدر رفتن سعی و کوشش

هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی: انسان هر کار خوب یا بدی را انجام می‌دهد نتیجه آن عاید خودش خواهد شد و به خودش بر می‌گردد

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو: خطاب به کسی که برای گفتن چیزی تردید دارد می‌آورد صرف امور بی‌پهوده یا خوش‌گذرانی کرده و دوراندیش و آینده‌نگر نیست

هر رفتی آمدی دارد: ارتباط و رفت و آمد باید متقابل باشد

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد: سفارش به گفتن حرف به جا و به موقع، هر حرفی را همه جا نمی‌توان زد، بلکه باید مطابق وضع و حال افراد و مکان سخن گفت.

هر سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند: کلام بی‌ریا، بی‌تکلف و صمیمی که از اعماق وجود بر زبان آید تأثیر خاصی روی شنونده گذاشته و بر دلش می‌نشیند.

هر سربالایی سرازیری داره: پس از هر رنج و سختی، راحتی و آسایش وجود دارد.

هر سری یک عقلی داره: هرکسی دارای یک فکر و ایده است، هر کس یک جور می‌سنجد و

سنخیت نداشته و جور در نیایند

وصله ناهم‌رنگ: دو نفر که با یکدیگر ناموافق بوده و به اصطلاح تکه هم نباشند و به هم نخوردند

وعده سر خرمن: قول و وعده بی‌پایه و اساس یا دروغین

وقت سر خاراندن نداشتن: کنایه از کار و مشغله فراوان داشتن

ویر گرفتن: ذوق کاری به سر افتادن و پی‌گیر آن شدن، بند کردن و گیر دادن و دست نکشیدن از کار یا فکری که به سر افتاده.



هارت و پورت: سرو صدا و شلوغ‌بازی و بزرگ‌نمایی بیخودی برای زهر چشم گرفتن و ترساندن و یا جلب توجه و...

هر آن کس که دندان دهد نان دهد: اشاره به روزی‌رسان بودن خالق، و اینکه خدا وقتی فرزندی عطا می‌کند روزی‌اش را هم می‌دهد و کسی را لنگ نمی‌گذارد.

هر جای دزد زده تا چهل روز آمنه: خطاب به دزد زده‌ای که از دوباره آمدن دزد نگران باشد، یا کسی که از تجدید منازعه و شر و خطر بترسد

هر چه از دوست رسد نیکوست: هر چیز حتی کم و اندک که از طرف دوست باشد چون با یاد و محبت و علاقه او عجین و همراه است دلنشین و ارزشمند می‌باشد.

هر چه بادا باد: دل به دریا زدن و به خدا توکل کردن در انجام کاری

هر چه بگندد نمکش می‌زنند، وای به روزی که بگندد نمک: وقتی که خود مودعی، مصلح و یا نصیحت‌گو خطاکار و خلاف‌کار از آب در آید، دیگر نمی‌توان از بقیه توقعی داشت و

سگ دهد: خسیسی که مالش را نه برای خود خرج کند و نه به دیگران ببخشد بالاخره به طریقی مالش به هدر خواهد رفت.

نه راه پس داره نه راه پیش: کسی که در بن‌بست و مشکلی لاینحل قرار گرفته و هیچ چاره‌ای نداشته باشد، گیر کردن بر سر دو راهی و بلا تکلیف ماندن.

نه سیخ بسوزه نه کباب: در کاری بهترین و متعادل‌ترین روش را پیش گرفتن، به طوری که هیچکدام از دو طرف ضرری وارد نیاید.

نه قم خوبه نه کاشون، لعنت به هر دو تاشون: اشاره مزاح‌گونه به بعضی خصلت‌های نه‌چندان خوب مردم این دو شهر (صد البته که در همه جا آدم‌های خوب و بد وجود دارند)

نه گذاشت نه ورداشت: ناگهان و بدون مقدمه و صریح و بی‌ملاحظه حرف نادرست و نامربوطی را به طرف مقابل گفتن.

نیش عقرب نه از ره‌کین است، اقتضای طبیعتش این است: کسی یا چیزی که ذاتی و بی‌غرض و بدون اختیار آزار دهنده و ناراحت‌کننده و مشکل‌آفرین و در ضمن تغییر ناپذیر باشد.



والسلام، نامه تمام: آخرین حرف، جمله اتمام حجت

ورق برگشت: اوضاع تغییر کرد و دگرگون شد

وروره جادو: پرحرف، فتنه‌انگیز

وسط دعوا نرخ تعیین می‌کنه: هنگام مشاجره بر سر موضوعی در صدد اثبات و یا اعمال حق و نظر و یا به دنبال نفع خود بودن

وصف العیش نصف العیش: ذکر و یاد خوشی نصف خوشی است

وصله ناچور: دو طرف که از هیچ نظر با یکدیگر



یک چیزی به عقلش می‌رسد. برای تشویق به امر مشاوری می‌گویند.

هر کس آب قلبش را می‌خورد: هر کس مطابق نیت و طینتش برایش پیش آمده و خدا به همان اندازه عطایش می‌کند

هر کس تنها به قاضی رود، راضی برگردد: چرا که مدعی و معترضی وجود ندارد و همه چیز یک طرفه و به نفع اوست.

هر کسی را به هر کاری ساختند، مهر آن را در دلش انداختند: هیچ‌کس همه کارها از دستش بر نمی‌آید و هر کس برای کاری استعداد و آمادگی داشته و علاقه نشان می‌دهد، بنابراین به سوی آن جذب شده و مطمئناً در آن کار موفق هم خواهد شد

هر که بامش بیش برفش بیشتر: هر چه پول و ثروت زیادت و زندگی وسیع‌تر باشد، دردسر و گرفتاری بیشتری هم دارد.

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد: برای رسیدن به مقصود و به دست آوردن چیزی باید رنج و سختی کشید و مصائب و مشکلات موجود را به جان خرید و تحمل کرد.

هر کی به فکر خویشه، کویه به فکر ریشه: نباید به دیگران امیدوار و متکی بود زیرا هر کس در فکر گذراندن امورات خود و رسیدن به مقصود خود است

هر کی خربزه می‌خوره، پای لرش هم می‌نشینه: هر کس به کار خطرناک و اشتباه دست می‌زند باید ضرر و خسارت و ناراحتی‌اش را هم تحمل کند.

هر کی خوابه روزیش به آبه: آدم تنبل و بی‌کاره و کسی که تن به کار و زحمت نمی‌دهد به جایی هم نمی‌رسد و نباید توقع خیر و مزد هم داشته باشد

هر که گوش می‌خواد گوشوارشم باید بخواد:

تحمیل کردن نزدیکان و متعلقان به طرف مقابل در معنی: هر که کسی را خواهد ناچار باید اقارب و متعلقات آن را هم بخواهد و تحمل کند

هر کی هر کی: آسفتگی و هرج و مرج، کسی به کسی نبودن

هر گردویی کرده، لما هر گردی گردو نیست: دو چیز متفاوت را به خاطر شباهت ظاهری‌شان نباید یکسان و مثل هم دانست.

هر گلی یک بویی داره: هر کسی یا هر چیزی یک جور خصلت و ویژگی دارد، دو چیز یا دو کس یک جور نمی‌شوند و هر کدام خصوصیات مخصوص به خود را دارد.

هشتش گرو نهش است: فقیر و بی‌چیز، کسی که از لحاظ مالی در زندگی لنگ بوده و به سختی روزگار بگذراند

هفت تا دختر کور و کچل داشته باشه یک شبه شوهر می‌ده: اشاره به آدم زبل و زبان‌باز و شارلاتان

هفت تا جون داره: کسی که از خطرات متعدد و از مرگ جان بدر برده باشد

هفت ماهه به دنیا آمده: اشاره به آدم عجول و بی‌صبر و قرار که در هر کاری عجله و شتاب داشته باشد

هلو برو تو گلو: کسی که راحت و بی‌دردسر به خواسته خود برسد و یا هر چیزی را راحت و شسته رفته بخواهد

هم از توپره می‌خوره هم از آخور: آدم رند و زنگی که در کار یا معامله و یا موقعیتی از هر طرف به سود خود حرف زده و حساب کند.

همان آشی و همان کاسه: وضعیتی که دوباره مثل قبل و کمافی‌السابق شده و هیچ فرقی نکرده باشد.

هم خدا را می‌خواهد هم خرما را: همه منافع

و مزایا را با هم و یکجا خواستن

همسایه‌ها یاری کنیند تا من شوهر درای کنم: طعنه به آدم تنبل یا بی‌دست و پا که از عهده انجام کارش بر نیامده و از این و آن کمک بخواهد.

هم فاله هم تماشا: کاری که از دو جنبه فایده و بهره داشته باشد.

همه را برق می‌گیره ما را چراغ نفتی: گله از بدشانسی توسط کسی چیز غیر دلخواه مثل کار، شریک و... نصیبش شده باشد.

همه کاسه کوزه‌ها سر کسی شکستن: هنگامی که همه تقصیرها به گردن کسی که مقصر نیست بیفتند

همه می‌ترقند، ما و ما می‌ترقیم: همه پیشرفت و ترقی می‌کنند ما پس رفت ر عقب‌گرد می‌کنیم. همه از پائین به بالا می‌ترقند، ما از بالا به پائین می‌ترقیم

همیشه شعبون، یک بار هم رمضون: همیشه به دلخواه و به حرف تو یک مرتبه هم حرف من هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن: تعریف و تمجید بی‌جا و فراتر از واقعیت از کسی.

هنر نزد ایرانیان است و بس: قدمت فرهنگ و هنر ایرانی به هزاران سال قبل می‌رسد و همیشه ایرانیان در علم و هنر و اکثر زمینه‌ها سرآمد ملت‌های دیگر بوده و هستند.

هنوز آب کفنش خشک نشده: مرده‌ای که هنوز مراسم فوتش برگزار نشده وراثت بر سر ارث و میراثش به جان هم افتاده باشند.

هنوز دهنش بوی شیر می‌ده: هنوز بچه و خام بی‌تجربه است، اشاره به کسی که برای کاری هنوز آمادگی و شرایط لازم را نداشته و انجام آن برایش زود باشد

هنوز دو قورت و نیمش باقی است: اگر





یک سیب را که بالا بیندازی هزار چرخ می‌خوره تا پایین بیاد: نباید زود ناامید و یا حتی بی‌جهت دلخوش و امیدوار شد زیرا روی کارهای روزگار نمی‌توان حساب کرد و معلوم نیست چه پیش خواهد آمد، آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد و هر لحظه ممکن است وضع عوض شود.

یک شبه مهمان، صد ساله دعاگو: حرف مهمان یا تازه واردی که با بی‌اعتنایی میزبان روبرو شده باشد

یک کلاغ چهل کلاغ: حرف یا خبری که با دهان به دهان گشتن بزرگ و بزرگتر شده و به حدی ناباوری برسد

یک گوشش دره یک گوشش دروازه: بی‌اعتنا و بی‌توجه به حرف یا اندرز دیگران، حرف نشنو و ادب‌ناپذیر

یک لاقبا: به آدم فقیر و بی‌پول و آس و پاس می‌گویند

یک لب و هزار خنده: آدم خوش اخلاق و خوش‌رو.

یک لحظه نادانی، یک عمر پشیمانی: یک آن غفلت و سهل‌انگاری ممکن است به قیمت عمری گرفتاری و ندامت متمم شود بنابراین باید هوشیار و آگاه بود.

یک من رفتم صد من برگشتم: سر حال و امیدوار به جایی رفتن و با ناامیدی و حقارت و دل‌پُر برگشتن

یک من ماست چقدر کره می‌ده: خطاب به کسی که بخواهند به او زحمت و رنج به‌دست آوردن مال یا حسن سابقه و نظایر آن را نشان دهند.

یک نون بخور صد نون خیر کن: سفارش شکرگذاری و سپاس به کسی که از خطر یا ضرری بزرگ رهیده باشد

عیب داره شخصی از روی محبت و انسانیت به کسی خدمت کند و او از این محبت سوءاستفاده کند.

هوا پس بودن: اوضاع خطرناک و نامناسب

هوای کسی را داشتن: مواظب و مراقب و متوجه کسی بودن

هیچ بقالی نمی‌که ماستم ترشه: هیچ‌کس عیب و ایراد و بدی خود و یا متعلقات خود را نمی‌گوید

هیچ گرونی بی‌حکمت نیست، هیچ ارزونی بی‌علت: بالاخره هر چیز گران‌قیمت دارای مزایایی نسبت به جنس ارزان می‌باشد و بر روی هر چیز به قدر و قیمت و ارزشش کار شده بنابراین جنس ارزان بی‌عیب و علت نیست.

هیزم تر به کسی فروختن: به کسی بدی کردن

هردمبیل: آشفته و بی‌سر و سامان، درهم و برهم و بی‌نظم و قانون.



یا زنگی زنگ، یا رومی روم: یا این طرفی یا آن طرفی، دل به دریا زدن، تردید را کنار گذاشتن و بر یک عقیده پا برجا شدن برای انجام کاری

یا نصیب و یا قسمت: امید و اعتقاد به خدا و قسمت داشتن

یک آشی برات بپزم که یک وجب روش روغن باشه: خط و نشان کشیدن برای کسی، تهدید کردن

یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک، آخر به دستی ملخک: تذکر و نصیحت به کسی که کار خطرناک و اشتباهی را چندین بار تکرار نموده و از آن رهیده باشد و هشدار به اینکه بالاخره گیر می‌افتد.

یک تخته‌ش کمه: دیوانه و کم عقله، مغزش

یک تیر و دو نشان: با انجام یک کار به دو هدف و مقصود رسیدن.

یک خوبی می‌مونه یک بدی: همه چیز می‌گذرد اما یاد و اثر کارهای خوب و بد همیشه برجا خواهد ماند

یک دست صدا ندارد: به تنهایی نمی‌توان کاری را از پیش برد، موفقیت در سایه اتحاد و همکاری بدست می‌آید

یک دل نه صد دل عاشق شدن: عشق مفرط، با تمام وجود عاشق و از خود بی‌خود شدن

یک ده آباد به از صد شهر خراب: یک چیز یا کار درست و حسابی و کامل بهتر از چندین کار جور واجور ناقص و بدردنخور می‌باشد.

یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد که صد عاقل نمی‌توانند بیرون بیاورند: اشاره به خراب شدن و گره خوردن به دست افراد نادان و بی‌فکر و کم تجربه که باعث دردسر بقیه شده و حتی افراد مجرب هم از اصلاح آن ناتوانند.

یک روده راست تو شکمش نیست: اشاره به آدم دروغگو و پشت هم انداز

یک روزی می‌دهد یک روزی هم می‌گیرد: دلداری به شکوه‌کننده و اشاره به لطف و عنایت و حکمت و مصلحت خداوند در دادن و گرفتن چیزی، اینکه باید راضی بود و ناراحت نشد.

یک سر داره هزار سودا: کسی که مشغله و گرفتاری زیادی دارد

یک سوزن به خودت بزنی، یک جوالدوز به مردم: در هنگام عیج‌جویی و توقع بی‌جا از مردم خود را به جای آن‌ها بگذار و اگر عیوب آن‌ها را بزرگ و بی‌شمار می‌بینی منصف باش و کمی هم به عیوب خودت نگاه کن



یک نه بگو نه ماه به دل نکش: هنگام مواجه شدن با پیشنهاد کار یا برخورد با موقعیتی مشکل و نامساعد و خارج از توان، بهتر است از همان ابتدا با رد کردن و جواب منفی دادن خود را از دام بلا و گرفتاری و دردسر خلاص نمود.

یک وقت از سوراخ تو می‌ره، یک وقت از دروازه تو نمی‌ره: متغیرالحال، دو شخصیت، کسی که هر وقت یک حالت و یک رفتار را در پیش بگیرد

یکه یالقوز: آدم تنها و مجردی که بی‌کس و کار باشد

یکی به نعل می‌زنه یکی به میخ: دوپهلو و دوجور حرف زدن، کلام بینابین و ناواضح، مراعات هر دو طرف را کردن و مقصود خود را در لفافه بین نمودن.

یکی را تو ده را نمی‌دادند سراغ خانه کد خدا را می‌گرفت: اشاره به کسی که اصل وجودش زجرآور بوده و قبولش ندارند و تقاضا و توقع بی‌جا نیز داشته باشد

یکی کمه، دوتا غمه، سه تا که شد خاطر جمعه: عقیده‌ای خرافی مبنی بر اینکه: هیچ دویی نیست که سه نشود.

یکی یک دونه خلو دیوونه: بعضی‌ها معتقدند تک فرزندها به دلیل لوس و از خود راضی بودن، عقل و رفتار چندان منطقی و درست حسایی و قابل قبولی ندارند.

آیا

آب آمد و تیمم باطل شد: با آمدن اصل موضوع، توجه به فرع صحیح نیست.

آب از آب تکان نخوردن: کنایه از آرام ماندن شرایط

آب از آسیاب افتادن: برقرار شدن مجدد آرامش

آب از دریا بخشیدن: از مال دیگران بخشیدن و منت نهادن

آب از دستش نمی‌چکد: خیرش به کسی نمی‌رسد، خسیس است

آب از سر گذشتن: امید نداشتن، به پایان آمدن امری

آب توی دلش تکان نمی‌خورد: آرام و آهسته حرکت می‌کند.

آب خوش از گلو پایین نرفتن: راحتی نداشتن

آب در دست است بگذار زمین (آب در دست داری نخور بیا): طلب عجله و شتاب داشتن از کسی برای آمدن

آب در کوزه و ما تشنه‌بان می‌گردیم (آب در کوزه و ما گرد جهان می‌گردیم): هدف و مقصود در نزدیکی ما قرار دارد اما به دنبال آن می‌گردیم.

آب در هاون کوبیدن: کار بیهوده انجام دادن

آب را از سرچشمه باید بست: جلوی ضرر و زیان را از مبدأ باید گرفت.

آب زیر پوستش رفته است: کمی چاق شده است، وضع مالی‌اش بهتر شده است.

آبشان در یک جوی نمی‌رود: با هم توافق ندارند، با یکدیگر خوب نیستند.

آب غوره گرفتن: گریه کردن، گریستن

آبکش به کفگیر می‌گوید چقدر سوراخ داری: کسی که خود عیب بسیار دارد و به اندک عیب دیگری ایراد و خرده می‌گیرد.

آبم است و گاوم است نوبت آسیابم است: در آن واحد چندین کار داشتن

آب نخوردن چشم: امیدی نداشتن

آب و تاب دادن: به موضوعی اهمیت زیادی دادن، اغراق کردن

آبی از او گرم نمی‌شود: امکان انجام دادن کار از او نیست، نباید به او امیدی داشت

آبی که به زندگی نداد حسین / چون گشت شهید بر مزارش بستند: توجهی به کسی در زمان لزوم نکردن در غیر زمان به آن پرداختن، مانند «نوشداروی پس از مرگ سهراب»

آتش بیار معرکه: کسی که باعث تیره شدن روابط می‌شود.

آتش چون برافروخت بسوزد تر و خشک: در اثر حادثه گناهکار و بی‌گناه باهم از بین بروند.

آتش زده به مالش: هر چه داشته بخشیده است.

آتش زیر خاکستر: آرامش موقت، انسان مودی

آخر کار خود را کردن: به مقصود خود رسیدن، به هدف خود نائل آمدن

آدم باید لقمه را به اندازه‌ی دهانش بگیرد: باید با توجه به توانایی خود کاری انجام داد.

آدم شاخ درمی‌آورد: صحبت‌های غیر قابل باوری را شنیدن

آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد: به کسی می‌گویند که به بهانه‌ی نامطلوب بودن غذا از خوردن آن امتناع می‌کند.

آدم مفت خور خوش سلیقه می‌شود: کسی که چیزی را رایگان به دست می‌آورد بر آن ایراد می‌گیرد.

آدم یک بار پایش تو چاله می‌افتد: از هر اتفاق و پیشامدی باید عبرت گرفت

آدم یک‌دنده: شخصی که بر حرف و کارش پافشاری می‌کند.

آرزو را به گور بردن: به هدف و مقصود خود نرسیدن





از کیسه خلیفه بخشیدن: از مال و ثروت دیگران اعطا کردن

از هر دست دادی، از همان دست پس می‌گیری: در مقابل انجام خوبی، پاداش حتمی است.

از هول حلیم نوی دیگ افتادن: از زیادی طمع و عجله به جای سود بردن زیان دیدن

اسب را گم کردن و پی نعلش گشتن: اصل را از دست دادن و به دنبال فرع آن گشتن

اگر در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته است: از موقعیت نباید سوءاستفاده کرد.

اگر دنیا را آب ببرد فلانی را خواب می‌برد: بسیار لابلالی و بی‌فکر و اندیشه است

اگر کاردش بزنی خونس بیرون نمی‌آید: زیادی خشم و غضب

اگر گاه از تو نیست کاهدان که از تو است: به آدم پرخور گفته می‌شود.

اندازه نگاه‌دار که اندازه نکوست: همیشه حد وسط و اعتدال را نگاه‌دار.

انگشت در سوراخ زنبور کردن: برای خود تولید زحمت و دردسر کردن

ایراد بنی اسرائیلی گرفتن: خرده‌گیری نابه‌جا و غیروارد

این رشته سر دراز دارد: این کار به این زودی‌ها پایان نمی‌پذیرد.

این شتری است که در خانه‌ی هرکس می‌خوابد: مرگ برای همه است.

این کلاه برای سرش گشاد است: درخور توانایی و لیاقت او نیست.



با پا پس می‌زند و با دست پیش می‌کشد: به

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است: کسی که نیت پاکی داشته باشد ترسی از حساب و کتاب ندارد.

آنقدر بایست که زیر پایت علف سبز شود: انتظار بیهوده کشیدن بدون گرفتن نتیجه

آویزه‌ی گوش کردن: پندی را فراگرفتن و به کار بستن

آه در بساط نداشتن: کاملاً بی‌چیز و فقیر بودن

آهسته بیا آهسته برو گربه ساخت نزند: بی‌سروصدا انجام دادن کاری

اجاق پدر را روشن نگه داشتن: فرزند داشتن، که بیشتر منظور فرزند پسر داشتن است.

اجاقش کور است: صاحب اولاد نمی‌شود.

اجل دور سرش می‌چرخد: نزدیک به مرگ است.

احترام امامزاده با متولی آن است: احترام هر کس را باید نزدیکان او حفظ نمایند.

ادب از که آموختی از بی‌ادبان: یاد گرفتن از نتیجه‌ی کاری بد

از آب گل آلود ماهی گرفتن: از هرج‌ومرج به نفع خود استفاده کردن

از این ستون به آن ستون فرج است: در انتظار پیشامد ناگوار همیشه باید امیدوار بود.

از خر شیطان پیاده شدن: از لجبازی دست برداشتن

از دماغ فیل افتادن: متکبر و مغرور بودن

از گاه کوه ساختن: چیز کوچک و بی‌اهمیت را بزرگ جلوه دادن

از کوزه همان برون تراود که در اوست: رفتار و گفتار هر کسی نیت درونی و نهاد او را نشان می‌دهد.

آزموده را آزمون خطاست: برای اشخاصی به کار می‌رود که در انجام امری ناموفق عمل کرده‌اند و مجدداً قصد انجام آن را دارند.

آسمان به زمین نمی‌آید: اتفاق فوق‌العاده‌ای روی نخواهد داد.

آسمان و ریسمان به هم بافتن: دو چیز بی‌تناسب را به هم ارتباط دادن، حرف‌های نامربوط زدن

آسمان همه جایش یک رنگ است: هر جا که باشی وضع همین است

آشپز که دوتا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک: اگر دو یا چند نفر در انجام کاری دخالت داشته باشند کار پیش نمی‌رود.

آش خوب باشد کاسه‌اش چوب باشد: اصل مهم است نه فرع.

آش دهن‌سوز نبودن: مورد مطلوب نبودن

آش کشک خاله‌ات است بخوری پایت است نخوری پایت است: در هر حال مجبور به انجام کار بودن.

آش نخورده و دهان سوخته: بدون انجام کاری گناهکار شناخته شدن

آشی برای کسی پختن: دردسری برای کسی به‌وجود آوردن.

آفتاب لب بام است: مرگ او نزدیک است

آفتابه لگن هفت دست ولی شام و ناهار هیچی: اهمیت دادن به حواشی و تشریفات و غافل ماندن از اصل کار

آفتاب همیشه زیر ابر نمی‌ماند: واقعیت روزی برملا خواهد شد

آمد زیر ابرویش را بگیرد چشمش را کور کرد: برای بهبود کاری با حسن نیت اقدام کردن اما نتیجه‌ی برعکس گرفتن.



بزگر از سرچشمه آب می خورد: آدم نالایق بیشتر از دیگران به خود می بالد و اعتماد به نفس دارد.

بگذار در کوزه آبش را بخور: در رد کردن مدرک یا چیز بی ارزش گفته می شود.

بلد نیستم راحت جان است: به کسی گویند که برای فرار از انجام کاری بگوید بلد نیستم **بند دل پاره شدن:** به سختی ترسیدن

بند را آب دادن: رازی را فاش کردن **به باد دادن:** تلف کردن و از دست دادن چیزی

به بخت خود لگد زدن: از دست دادن عامدانه فرصت یا موقعیتی مناسب

به بوی کباب آمدیم دیدم خر داغ می کنند: دچار اشتباه بزرگی شدن

به تنبل گفتند برو سایه گفت سایه خودش می آید: کنایه از تنبلی زیاد

به جیب زدن: استفاده مالی بردن، پولی به دست آوردن

به چاک زدن: فرار کردن

به خاک سیاه نشانند: کسی را بدبخت و بیچاره کردن

به درد لای جرز خوردن: برای هیچ کار مناسب نبودن.

به در گفت، دیوار بشنود: غیرمستقیم حرف زدن.

به دریا برود دریا خشک می شود: درباره ی افراد بی طالع و بی اقبال گویند.

به روباه گفتند شاهدت کیست گفت دم: به شخصی که بیهوده افراد دیگر را گواه خود سازد.

به ریش کسی خندیدن: او را تحقیر و مسخره کردن

ظاهر رد می کند و در باطن خواستار آن است.

بالتر از سیاهی رنگی نیست: وضع از این بدتر نمی شود.

با یک تیر دو نشان زدن: از یک عمل دو نتیجه گرفتن

با یک دست چند هندوانه نمی توان برداشت: نمی توان هم زمان چند کار را انجام داد.

با یک گل بهار نمی شود: برای تحقق هدف باید تمام مقدمات آن را فراهم کرد و یکی کافی نیست.

با یک من عسل هم نمی شود خوردش: کنایه از بد اخلاق بودن

بخور و بخواب کار من است، خدا نگهدار من است: کنایه ای برای نشان دادن تنبلی یک فرد.

برادری به جای خود، بزغاله یکی هفت صد دینار: معامله و دادوستد، ارتباطی به دوستی ندارد.

برای یک بی نماز در مسجد را نمی بندند: کار را به خاطر یک شخص نابهنجار تعطیل نمی کنند.

برج زهرمار بودن: بسیار عبوس و خشمگین بودن.

بر خر مراد خود سوار شدن: به هدف خود نائل آمدن

برو کار می کن مگو چیست کار: در اهمیت تلاش و کوشش به کار می رود.

برو کشتک را بسای (بساب): برو پی کار خودت

بزک نمیر بهار می آید کمبزه با خیار می آید: وعده ی سرخرمن به کسی دادن.

با پای بروی کفش پاره می شود و با سر بروی کلاه: این کار در هر حال خرج دارد

با پنبه سر بریدن: با نرمی به کسی آسیب رساندن یا صدمه زدن.

با خاک یکسان کردن: درهم کوبیدن، تخریب کردن (مکان یا شخص)

باد آورده را باد می برد: چیزی که به آسانی و رایگان به دست آید به آسانی هم از دست می رود.

باد به غبغب انداختن: افاده کردن، خود را گرفتن

باد در سر داشتن: مغرور بودن

باد در قفس کردن: کار بیهوده انجام دادن

بار از دوش کسی برداشتن: به کسی کمک کردن و آسان تر کردن کارش

بار کج به منزل نمی رسد: اگر نیت کاری با بدی همراه باشد، شکست می خورد.

بادمجان بم آفت ندارد: خطر، متوجه فرد سرسخت نمی شود.

با دم شیر بازی کردن: با شخص قدرتمند و خطرناکی درگیر شدن

بار خود را بستن: از کار یا منبعی ثروتمند شدن

با زبان بی زبانی: به طور غیرمستقیم و کنایه مطلبی را بیان کردن

با زبان خوش مار را از سوراخ بیرون کشیدن: با چرب زبانی کارهای خویش را پیش می برد.

با سیلی صورت خود را سرخ داشتن: با وجود تنگ دستی ظاهر خود را حفظ کردن

با طناب کسی به چاه رفتن: به کسی اعتماد





تا سه نشود بازی نشود: هر چیز با سه تا کامل می‌شود (تأکید بر تکرار)

تافته‌ی جداافته بودن: خود را غیر و جدای از بقیه دانستن

تا گوساله گاو شود دل صاحب آب شود: زمان و مدت طولانی لازم است.

تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو نر: در هر چیزی باید سخت‌گیری کرد.

تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها: بالأخره اتفاق یا موضوعی در میان بوده که مردم دارند از آن داستان می‌سازند.

تخم مرغ دزد شتر مرغ دزد می‌شود: کسی که دست به خلاف کوچکی زد کم کم کارهای بد بزرگ‌تر انجام می‌دهد.

تر و خشک با هم سوختن: استثنا در کار نبودن

تعارف آمد نیامد دارد: تعارف باید سنجیده و حساب شده باشد؛ زیرا ممکن است طرف مقابل آن را بپذیرد و شخص گرفتار و پشیمان شود.

تنت به تن فلانی خورده است: رفتار و روش فلانی را یاد گرفته‌ای.

توبه‌ی گرگ مرگ است: کسی که دست از عادت خود برنمی‌دارد.

تو را به خیر و من را به سلامت: دیگر ما به یکدیگر کاری نداریم

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز: نتیجه کار خوب به خود انسان برمی‌گردد

توی هچل افتادن: گرفتار شدن، دچار زحمت شدن

توی هفت آسمان یک ستاره ندارد: کنایه از بدشانس و بیچاره بودن.

کسی داشتن

پدر مادر دار بودن: اصل و نسب داشتن

پرت و پلا گفتن: حرف‌های نامربوط و خارج از موضوع زدن.

پژ عالی و جیب خالی: ظاهر آراسته و جیب بدون پول داشتن

پشت به پشت هم دادن: متحد شدن

پشت دست داغ کردن: تصمیم قطعی گرفتن برای انجام ندادن کاری

پشت سر کسی نماز خواندن: کنایه از اعتقاد و اعتماد زیاد به کسی.

پشت کسی را به خاک مالیدن: او را شکست دادن

پنبه دزد به ریشش دست می‌کشد: گناهکار از حرکاتش شناخته می‌شود.

پول تو جیبش سنگینی می‌کند: ولخرج است

پولش از بارو بالا می‌رود: ثروت زیادی دارد.

پیش غازی و معلق بازی: نزد فردی ماهر و باتجربه کاری را انجام دادن

پيله کردن: با سماجت و اصرار چیزی را از کسی خواستن



تابستان پدر یتیمان است: در فصل تابستان بینوایان احتیاج به خانه و لباس ندارند.

تا پول داری رفیقتم عاشق بند کیفیتم: تا زمانی که برایم سودی داشته باشی با تو دوست هستم.

تا تنور گرم است باید نان را چسباند: وقتی موقعیتی داری استفاده کن.

به زخم کسی نمک پاشیدن: درد یا داغ کسی را تشدید کردن

به شتر گفتند چرا گردنت کج است گفت کجایم راست است: کسی که کارها و رفتار او بر خلاف معمول باشد.

به شتر مرغ گفتند پیر گفت شترم، گفتند بار ببر گفت مرغم: کسی که به بهانه‌های مختلف حاضر به انجام دادن کار نیست

به شکم خود صابون زدن: وعده وعید به خود دادن.

به هر سازی رقصیدن: مطابق میل دیگران رفتار کردن

بی بی از بی چادری پنهان است: اگر کسی کاری انجام نمی‌دهد به دلیل نداشتن وسیله است.

بی‌گدار به آب زدن: نسنجیده و بدون مطالعه کار کردن، احتیاط نکردن



پا از گلیم بیرون بردن: توجه به حد و حدود خود نکردن.

پا به دریا بگذارد دریا خشک می‌شود: بدشانس است.

پا در کفش کسی کردن: در کار کسی فزولی و مداخله کردن

پایان شب سیه سپید است: عاقبت به خیری، امید دادن به کسی برای پایان یافتن تیره‌روزی‌اش.

پایش لب گور است: نزدیک مردنش است.

پدر کسی را در آوردن: کسی را بسیار اذیت کردن

پدرکشی داشتن با کسی: دشمنی سختی با



توی هول و ولا ماندن: مضطرب بودن، تردید داشتن

ته جیبش تار عنکبوت بسته است: بی پول و فقیر است

تهی پای رفتن به از کفش تنگ: اگر بدون امکانات باشیم بهتر از آن است که همراه آن امکانات سختی و آزار ببینیم.

تیرش به سنگ خورد: به هدفش نرسید.

تیری در تاریکی انداختن: شانسی و با حدس و گمان کاری انجام دادن

ث

ثواب راه به خانه صاحبش برد: نتیجه عمل نیک به عاملش می‌رسد.

ثواب کردم کباب شدم: از عمل خیر خودم نتیجه عکس گرفتم.

ج

جان به عزرائیل ندادن: فوق العاده خسیس بودن

جان کسی را به لب آوردن: کسی را بی تاب و بی طاقت کردن، کسی را رنج و سختی زیاد دادن

جای سوزن انداختن نبودن: کنایه از شلوغی بسیار.

جایی که عرب نی انداخت: کنایه از مکانی پرت و دشوار

جایی نمی‌خواهد که آب زیرش برود: عاقل است، به افراد زیرک گفته می‌شود.

جلز ولز کردن: بسیار التماس و زاری کردن
جنسش شیشه خورده دارد: انسان نادرست و بدجنسی است.

جواب ابلهان خاموشی است: جواب

حرف‌های ابلهانه‌ی دیگران را نباید داد.

جوجه را آخر پاییز می‌شمرند: نتیجه‌ی هر کار در پایان آن مشخص می‌شود.

جور استاد به ز مهر پدر: سخت‌گیری معلم به نفع شاگرد است.

جوینده یابنده است: اگر در پی چیزی باشی حتماً به آن می‌رسی.

جیک جیک مستانت بود یاد زمستانت نبود؟: هنگام خوشی باید فکر آینده‌ی سخت هم بود.

جیم شدن: آهسته و بدون اینکه کسی متوجه شود، محلی را ترک گفتن.

چ

چاق سلامتی کردن: حال و احوالپرسی کردن، سلام و علیک کردن.

چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد: خویشان و بستگان برای همدیگر ناراحتی ایجاد نمی‌کنند.

چانه‌اش گرم شد: زیاد حرف می‌زند.

چاه‌کن همیشه ته چاه است: کسی که قصد ایجاد ناراحتی برای دیگران را دارد، خودش اول از همه گرفتار آن می‌شود.

چپ‌چپ نگاه کردن: با تلخی و خشم به کسی نگریستن.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی: عاقل کاری را که پشیمانی به بار می‌آورد نمی‌کند.

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است: در انفاق و کمک، اطرافیان و نزدیکان به دیگران اولویت دارند.

چشم‌بسته غیب می‌گوید: کنایه از کسی که از موضوع روشن و واضح خبر می‌دهد.

چشمش آلبالو گیلای می‌چیند: چیزی را به درستی نمی‌بیند.

چشمش شور است: کسی که چشم گیرا داشته باشد و باعث آسیب دیگران شود.

چشمم آب نمی‌خورد: امیدی ندارم.

چند تا پیراهن بیشتر پاره کرده: باتجربه‌تر است.

چوب (هیزم) تر به کسی فروختن: مشکلی برای دیگران ایجاد کردن، دشمنی داشتن با کسی.

چوب دو سر نجس (طلا): کسی که مورد نفرت دو طرف دعوا و نزاع باشد.

چوب لای چرخ گذاشتن: مانع پیشرفت دیگران شدن، مانع ایجاد کردن.

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن: اگر درآمد نداری، قناعت کن.

چو فردا شود، فکر فردا کنیم: از حالا نگران فردا نباشیم.

چیزی در چنجه نداشتن: کنایه از بی‌مایه و بی‌سواد بودن.

چیزی که عوض داره، گله نداره: به فرد ظالم گفته می‌شود وقتی که تاوان کار خلاف خود را می‌دهد.

ح

حاجی حاجی مکه: وقتی کسی وعده‌ای می‌دهد و می‌رود و مدتی از او خبری نمی‌شود چون او را می‌بینند چنین می‌گویند.

حرف حساب جواب نداره: کنایه از پاسخ و حرف درست.

حرف راست را از دهن بچه باید شنید: اشاره به پاک و معصوم بودن بچه‌ها.





دانا هم داند و هم پرسد، نادان نداند و نپرسد: کنایه از تواضع و فروتنی افراد دانا.

دبه درآوردن: پس از توافق در معادله برای تغییر دادن شرایط آن به نفع خود تلاش کردن.
در جنگ حلوا خیرات نمی‌کنند: در میانه‌ی دعوا نباید انتظار داشت کسی مراعات دیگری را بکند.

در حوضی که ماهی نیست قورباغه سپهسالار است: در جایی که آدم شایسته‌ای نیست هر ناشایستی به مقامی می‌رسد.

درخت گردکان به این بزرگی درخت خربزه الله اکبر: کنایه از مقایسه‌ی غلط.

درخت هرچه بارش بیش، سرش پایین‌تر: در ستایش فروتنی افراد دارای مقام و یا ثروت
درد خروار آید و مثنال رود: مشکل و سختی که یکباره آمد کم‌کم رفع می‌شود.

در دروازه را می‌شود بست ولی در دهان مردم را نمی‌شود بست: هر کاری بکنی مردم پشت‌سرت حرف می‌زنند.

در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته: از نبودن مانع و مهیا بودن شرایط نباید سوءاستفاده کرد.

در کار نیک (خیر) حاجت هیچ استخاره نیست: در انجام دادن کار خوب تعلل کردن جایز نیست.

در مثل مناقشه نیست: به این معناست که شاید مثالی که به کار برده شد ارتباط مستقیمی با بحث نداشته باشد، اما به‌هرحال هدف و منظور گوینده را روشن می‌کند.

دزد نگرفته پادشاه است: مقصری که از خود مدرکی به‌جا نگذاشته خیالش راحت است.
دست بالای دست بسیار است: بالاتر و قوی‌تر از هر فردی، کس دیگری هم هست.

نیست برای آبکشی است: زمانی که آدم زحمت‌کشی را به قصد کار کردن دعوت می‌کنند.

خرس را به رقص آوردیم دمش را به دست آوردیم: کسی را وادار به انجام کاری کردن و از آن نتیجه گرفتن.

خر ما از گرگی دم نداشت: از حرفم پشیمان شدم.

خروس بی‌محل بودن: وقت و زمان را تشخیص ندادن.

خر همان خر است پلانش عوض شده: لباس یا مقام جدید در شخصیت فرد تأثیری ندارد.

خل بازی درآوردن: خود را به دیوانگی زدن.
خواستن توانستن است: اگر بخواهی می‌توانی هر کاری را انجام دهی.

خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو: خود را به جمعیت و اجتماع تطبیق دادن.
خود را به کوچهای علی چپ زدن: خود را به نادانی زدن به منظور اجتناب و دوری از کار.

خود را نخود هر آشی کردن: مداخله کردن در هر کاری.

خودش می‌برد و خودش می‌دوزد: همه‌کاره خودش است.

خودم کردم که لعنت بر خودم باد: خودم باعث این خسارت به خودم شدم.

خون کسی را توی شیشه کردن: کسی را بسیار اذیت کردن، بسیار گران‌فروشی کردن.

د

داغ شکم از داغ عزیزان کمتر نیست: در مورد کودک یا کسی که از نخوردن غذا بی‌تابی می‌کند به‌کار برده می‌شود.

حساب به دینار، بخشش به خروار: در حساب باید دقیق بود و در بخشش سخاوتمند.

حساب حساب است، کاکا برادر: حساب جای خودش، برادری جای خودش.

حسنی به مکتب نمی‌رفت، وقتی می‌رفت جمعه می‌رفت: کار را بی‌موقع انجام دادن.

حسود هرگز نیاسود: از بخل و کینه به جایی نمی‌رسید.

حق به حق‌دار می‌رسد: نتیجه‌ی شایسته سزای فرد درستکار است.

حق کسی را کف دستش گذاشتن: کسی را به سزای عمل ناپسندش رساندن.

حنایش رنگ ندارد: دیگر گفته‌اش در کسی اثر ندارد.

خ

خاله زنگ بازی درآوردن: حرکات غیر جدی و جلف انجام دادن.

خانه‌به‌دوش: بی‌خانه بودن

خدا از دهنش بشنود: کاهش همان بشود که گفتی.

خدا نجار نیست اما در و تخته را خوب به هم می‌اندازد: زمانی که دو نفر در رفتار بسیار به هم شبیه هستند گفته می‌شود.

خر بیار و باقالی بار کن: خراب‌کاری جبران‌ناپذیر.

خرپول: کنایه از پولدار و ثروتمند بودن

خرتوخر بودن: هرج‌ومرج و بی‌نظمی، شلوغی زیاد.

خر خالی یُرَقه می‌رود: آدم بی‌مسئولیت ادعای زیادی دارد.

خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی



دست به دهان رسیدن: مختصر ثروتی داشتن و امورات خود را پیش بردن.

دست به سر کردن: کسی را با حيله و نیرنگ از خود دور کردن.

دست به یقه شدن: با هم درگیر شدن.

دست راست و چپ را نشناختن: بسیار کودن و ابله بودن.

دستش چسبناک است: کنایه از انسان دزد.

دستش نمک ندارد: به شخصی گفته می‌شود که هرچه به دیگران خوبی می‌کند در مقابل از آنان بدی می‌بیند.

دست و پای خود را گم کردن: هول شدن.

دست و پنجه نرم کردن: کنایه از زورآزمایی کردن با چیزی است.

دشمن دانا به از دوست نادان: دانایی و فهمیدگی گرچه در دشمن باشد، بهتر از نادانی است.

دشمن نتوان کوچک و بیچاره شمرد: نباید دشمن را دست‌کم گرفت.

دل به دریا زدن: کنایه از ریسک کردن.

دل به دل راه داشتن: احساس نزدیکی دو نفر به یکدیگر.

دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشد: تشویش و اضطراب دارد.

دماغ کسی را به خاک مالیدن: او را سخت شکست دادن.

دماغی چاق داشتن: سالم و تن‌درست بودن، ثروتمند بودن.

دم بخت بودن: دختری که زمان ازدواج او فرا رسیده باشد.

دم به تله دادن: گیر افتادن

دم درآوردن: کنایه از پرو شدن

دمش را گذاشت روی کولش و رفت: کنایه از ناامید شدن از انجام کاری.

دندان تیز کردن: طمع زیادی به چیزی داشتن.

دود از کنده بلند می‌شود: کنایه از باتجربه و کاردان بودن افراد مسن

دودوتا چهار تاست: کنایه از امر واضح

دهانش بوی شیر می‌دهد: بی‌تجربه است.

دهان بین بودن: به شخصی گفته می‌شود که به سرعت تحت تأثیر حرف دیگران قرار می‌گیرد و از خود نظر و رأیی ندارد.

دهانش چفت و بست ندارد: بی‌جهت هر ناسزایی گفتن؛ ادب نداشتن در حرف زدن.

دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه: کسی که خودش عیبی دارد ولی به دیگران طعنه می‌زند.

دیوار موش دارد موش گوش دارد: حین بازگو کردن راز برای کسی، باید مراقب بود.

ذاتش خراب است: کنایه از فرد ناهل و بدطینت

ذکر خیر کسی را کردن: از کسی به خوبی یاد کردن.

راه باز است و جاده دراز: کسی برای رفتن، مانع نمی‌شود.

رشته کلام را به دست گرفتن: سخن آغاز کردن، شروع به سخنرانی کردن

رطب خورده منع رطب چون کند: کسی که خودش مرتکب کاری شده، نمی‌تواند دیگری را از آن کار نهی کند.

رگ خواب کسی را به دست آوردن: پیدا کردن نقطه‌ی ضعف یا قلق خلقیات کسی

رنگش مثل گچ سفید شد: منظور کسی است

که از چیزی ترسیده و رنگش پریده باشد.

ر

رو دست خوردن: گول خوردن، به دام افتادن.

روده بزرگ، روده کوچک را خورده است: بسیار گرسنه بودن

روزگار کسی را سیاه کردن: کسی را بدبخت کردن

روز وانفسا: روز قیامت و صحرای محشر

روزه خوردنش را دیده‌ایم نماز کردنش را ندیده‌ایم: کار بدش را دیدیم اما کار خوبش را ندیدیم.

روزه‌ی بی‌نماز، عروس بی‌جهاز و قورمه‌ی بی‌بیاز: کنایه از اینکه همه‌چیز ناقص و ناتمام است.

رو که نیست سنگ پای قزوين است: بسیار شخص پررویی است.

روی سر کسی خراب شدن: خود را بر کسی تحمیل کردن

روی شاخش است: کنایه از حتمی بودن کار

روی کسی را سفید کردن: موجب سربلندی و خشنودی کسی شدن.

ریش خود را به دست دیگری دادن: تسلیم دیگری شدن، اختیار خود را به کسی دادن

ریش و قیچی هر دو را به دست داشتن: اختیار کامل داشتن.

ریگی در کفش داشتن: صادق و راست‌گو نبودن.

ز

زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد: اشاره به سخن نامربوطی که جان و مال فرد را به خطر





می‌اندازد.

زبان به دهان نگرفتن: حرف زدن زیاد و ساکت نشدن

زبانم مو در آورد: وقتی که کسی زیاد تذکر دهد و نتیجه نداشته باشد.

زخم زبان بدتر از زخم شمشیر است: در نکوهش طعنه‌زدن به کار می‌رود.

زخم شمشیر خورده است: به کسی گفته می‌شود که از جراحت یا خونریزی اندکی پریشان شود.

زدی ضربتی ضربتی نوش کن: هر عملی واکنشی دارد. (مشابه ضرب المثل جواب های، هوی است.)

زمین دهان باز کرد و مرا در خود فرو برد: کنایه از خجالت بسیار زیاد

زیر آب کسی را زدن: کسی را نزد دیگری بی‌اعتبار کردن.

زیراندازش زمین است و رواندازش آسمان: فقیر و بی‌چیز است.

زیر سر کسی بلند شدن: تحریک شدن، سر و سری داشتن با کسی

زیر کاسه‌ای نیم‌کاسه‌ای بودن: نقشه‌ای پنهانی در کار بودن

زیره به کرمان بردن: بردن چیزی به محلی که در آنجا فراوان باشد، کنایه از کار بیهوده

زینب ستمکش است: کسی که بیشتر از دیگران کارهای سخت و طاقت‌فرسا انجام می‌دهد.

س

سال به سال دریغ از پارسال: بیان افسوس از گذشته‌ی بهتری که از دست رفته است.

سالی که نکوست از بهارش پیداست: کردن

نحوه‌ی شروع هر کار نمایانگر نتیجه‌ی آن است.

سبیل کسی را چرب کردن: کنایه از رشوه دادن به کسی

سبیل کسی را دود دادن: کسی را تنبیه کردن، او را خجل و ناراحت ساختن.

ستاره‌ی سهیل است: دیربهدیر دیده می‌شود، غیبت‌های طولانی دارد.

سخرخیز باش تا کامروا شوی: در بیان اهمیت سخرخیزی و تأثیر آن در موفقیت به کار می‌رود.

سر به فلک کشیدن: بسیار گران شدن قیمت یک کالا

سربه‌سر کسی گذاشتن: او را ناراحت کردن، با او شوخی کردن.

سر به بیابان گذاشتن: کنایه از تحمل نکردن اوضاع، از فرط ناراحتی دیار خود را ترک کردن.

سر به هوا بودن: بازیگوش بودن

سر پل خر بگیری: گیر افتادن در محل بازرسی.

سر پیری و معرکه‌گیری: کسی که در زمان پیری کاری انجام دهد که در شأن او نیست.

سرد و گرم روزگار و چشیدن: تجربه آموختن، آزموده شدن

سر شاخ شدن: درگیر شدن
سرش به تنش زیادی کرده است: از جانش سیر شده است، نوعی رجزخوانی در دعوا

سرش به تنش می‌ارزد: فردی شایسته و لایق احترام است.

سرش تو لاک خود بودن: کاری به کار کسی نداشتن، در فکر خود مشغول بودن.

سر کسی را گرم کردن: حواس کسی را پرت

سر کسی شیره مالیدن: کسی را گول زدن و اغفال کردن

سرکه‌ی مفت شیرین‌تر از عسل است: هر چیزی که رایگان باشد گواراست.

سر کیسه را شل کردن: سخاوتمند بودن، پول خرج کردن

سرم را بشکن و نرخم را نشکن: چانه نزن و قیمت جنس را پایین نیاور.

سُرنا را از سر گشاد آن زدن: کسی که اطلاع از انجام کاری را ندارد و به نادرست انجام می‌دهد؛ انسان ناشی

سر و گوش آب دادن: کسب خبر و اطلاع کردن

سری که درد نمی‌کند دستمال نبند: بی‌دلیل برای خود مشکل و نگرانی ایجاد نکن.

سگ زرد برادر شغال است: به لحاظ بدی هر دو مثل هم‌اند.

سگ صاحبش را نمی‌شناسد: کنایه از ازدحام و شلوغی زیاد.

سنگ مفت، گنجشگ مفت: امتحان کردن این کار مجانی است، پس دلیلی ندارد که انجامش ندهی.

سواره خیر از حال پیاده ندارد: کسی که مرفه و آسوده‌خاطر است، نمی‌تواند گرفتاری دیگران را درک کند.

سیب دو نیمه: شباهت خیلی زیاد

سیر به پیاز می‌گه پیف پیف چقدر بو می‌دهی: دو مقصر مثل هم یکدیگر را سرزنش می‌کنند.

سیر تا پیاز را گفتن: مطلبی را به تفصیل برای دیگری شرح دادن.



س

شاخ و شانه کشیدن: تظاهر به زورمندی کردن، قلدری کردن، رجزخوانی
 شال و کلاه کردن: آماده شدن، لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از منزل.
 شاهنامه آرخش خوش است: باید به پایان کار توجه داشت.

شب آبستن است تا چه زاید سحر: حوادثی در پیش است باید در انتظار آن بود.
 شب دراز است و قلندر بیدار: وقت بسیار است، شتاب و عجله شایسته نیست.
 شتر با بارش گم شد: به محل بسیار شلوغ گویند.

شتر در خواب ببیند پنبه دانه گهی لب لب خوردگه دانه دانه: آدمی که آرزوهای دور و دراز داشته باشد که رسیدن به آنها نامحتمل است.

شتر دیدی ندیدی: آنچه دیدی یا شنیدی بازگو نکن.

شتر سواری دولا دولا نمیشه: این کار پنهان شدنی نیست.

شریک دزد و رفیق قافله: کسی که با هر دو طرف نزاع زد و بند داشته باشد.

شش ماهه به دنیا آمدن: بسیار عجول بودن.

شکم خود را صابون زدن: در انتظار امری خوش بودن.

شنیدن کی بود مانند دیدن: تا وقتی با چشم خودت ندیدی شایعات را باور نکن.

شورش را در آوردن: زیاده روی کردن در کاری.

شیری یا روباه: پیروز بازگشتی یا شکست خورده؟

شیطان را درس دادن: باهوش و حيله گر بودن

(بار منفی دارد)

ص

صابونش به تن کسی خوردن: یعنی ضرر و زیان به او هم رسیده است.

صابون به شکم خود زدن: به خود وعده خوب دادن

صبر ایوب داشتن: بسیار بردبار و صبور بودن.

صدایش از ته چاه برآمدن: ضعیف بودن

صد تا چاقو بسازد، یکی اش دسته ندارد: هیچ وقت نباید به او اعتماد کرد.

صد سال گدایی کرد اما شب جمعه را نمی داند: کسی که به رموز کار خود آگاه نیست.

صلاح مملکت خویش خسروان دانند: همان را که مصلحت خود می دانی انجام بده.

ض

ضامن روزی بود روزی رسان: اعتقاد به روزی دهندگی خدا

ضرب، ضرب اول: در مبارزه آن کسی برنده است که ضربه ی اول را زده باشد.

ط

طاقتم طاق شد: صبر و تحمل تمام شد.

طبل تو خالی است: فقط داد و فریاد می زند وگرنه چیزی در چنته ندارد.

طمع را سه حرف است هر سه تهی: در سرزنش و نکوهش طمع گفته می شود.

طناب مفت یابد خود را دار می زند: از هر چه رایگان باشد استفاده می کند.

طوطی وار یاد گرفتن: از بر بودن چیزی بدون توجه به معنی و مفهوم آن، نفهمیده حرف زدن.

ع

عاشق چشم و ابروی کسی نبودن: خود را برای کسی به زحمت نینداختن

عاقبت جوینده یابنده بود: هر کسی که به دنبال چیزی برود به آن می رسد.

عاقبت حق به حق دار رسید: در سرانجام کار، کسی که محق بود برنده شد.

عجله کار شیطان است: در مذمت عجله در کار گفته می شود.

عقلش پاره سنگ برمی دارد: کارهای دور از عقلانیت انجام می دهد.

عقلش به چشمش است: ظاهر بین است.

عقل سالم در بدن سالم: اگر بدن کسی سالم نباشد، فکر او هم درست نخواهد بود.

عقل کسی گرد شدن: عقل درست و حسابی نداشتن، زوال عقل پیدا کردن

علی ماند و حوضش: تنها ماندن کسی

عمر نوح نداشتن: کنایه از کوتاهی عمر

عیسی به دین خود موسی هم به دین خود: هر کس در عقیده و اعتقاد خود آزاد است.

غ

غاز چراندن: کنایه از بیکار بودن و ول گشتن

غزل خدا حافظی را خواندن: برای رفتن و جدایی آماده شدن، کنایه از مردن

ف

فرار را بر قرار ترجیح دادن: گریختن برای اجتناب از روبرویی با خطر

فردا هم روز خداست: مجبور نیستی که همه ی کارها را امروز انجام بدهی.





گ

گاو (غول) بی شاخ و دم: کسی با ظاهر قوی و تنومند اما حقیر و نادان.

گاو پیشانی سفید: همه کس و همه جا او را به صفتی خاص می‌شناسند.

گاوش زاییده: مشکلی برایش پیش آمده است.

گردن کج کردن: برای رسیدن به درخواستی خود را کوچک کردن، عاجزانه چیزی را از کسی خواستن

گردن از مو باریک‌تر بودن: ضعیف و مطیع بودن

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی: با صبر و بردباری کارها بالاخره انجام می‌شود.

گزنکرده پاره کردن: بدون مطالعه و تحقیق شروع به انجام کاری کردن

گل سر سبب بودن: برگزیده‌ی گروه بودن، ممتاز بودن در جمع

گوش کسی را بریدن: کلاه برداری کردن از کسی

گوشه کاری را گرفتن: کمک کوچکی به انجام کاری کردن

ل

لذتی که در بخشش هست در انتقام نیست:

ترغیب به انتخاب بخشش به جای انتقام‌گیری

لفت دادن کاری: به درازا کشانیدن کار و با تشریفات زیاد به آن پرداختن

لگد زدن به بخت خود: جلوی موفقیت خود را گرفتن، به ضرر خود عمل کردن

لنگه کفش کهنه در بیابان نعمت است: چیز بی‌ارزش و ناقابل در شرایط نیاز مفید واقع

کاردش بزنی خونش در نمی‌آید: بسیار خشمگین است.

کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزد نه کباب: به عدالت رفتار کن

کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌ای بودن: توطئه‌ای در کار بودن

کاه از تو نیست، کاهدان که مال تو است:

به آدمی که چون غذا یا مال مفت می‌بیند، در استفاده از آن اسراف می‌کند.

کبکش خروس می‌خواند: بسیار خوشحال و بانشاط است.

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من:

کسی برای دیگری کاری انجام نمی‌دهد و هرکس باید به فکر خودش باشد.

کف دستم را بو نکرده بودم: از غیب نمی‌دانستم که چه شری در کار است.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی:

به کسی گفته می‌شود که در حل مشکل خود ناتوان است و برای دیگری نسخه می‌پیچد.

کلاه شرعی بافتن: عمل غیرمشرعی را با حیله و تزویر شرعی جلوه دادن.

کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد: کسی

که از هنر و مهارت خود برای امور شخصی‌اش استفاده نمی‌کند.

کو گوش شنوا: گوش ندادن به نصیحت

کولی‌بازی در آوردن: جارو و جنجال کردن، داد و فریادهای بی‌جهت کردن

کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد:

اگر در برابر دیگری بدی کنی، روزی می‌رسد که او در پاسخ به بدی تو توانا می‌شود.

کیسه برای چیزی دوختن: طمع داشتن به چیزی

فس فس کردن: دیر جنبیدن، بسیار آهسته کار کردن

فضول را بردن جهنم گفت هیزمش تر است: کنایه از فرد بسیار ایرادگیر و فضول که در کار همه سرک می‌کشد.

فکر نان کن که خربزه آب است: دل به چیزهای بیهوده نبند.

فلفل نبین که ریزه / بشکن ببین چه تیزه: به کوچکی شخص یا وسیله نگاه نکن، زیرا لیاقت یا کارایی بالایی دارد.

فیلش یاد هندوستان کرده: به یاد ایام خوش گذشته (معمولاً دوران جوانی) افتاده و دلتنگ آن می‌شود.

ق

قارت و قورت (هارت و پورت) کردن: ادعا داشتن با خشم و خشونت.

قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری: ارزش هر چیزی را خبری آن می‌داند نه دیگری.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید: تا زمانی که کسی بیمار نشود، قدر سلامتی‌اش را نمی‌داند.

قلق کسی را به دست آوردن: با اخلاق و روحیه‌ی کسی آشنا شدن

قوز بالای قوز: گرفتاری رو گرفتاری، مشکلی علاوه بر مشکل قبلی

ک

کاجی بهتر از هیچی است: چیز کم بهتر از هیچ چیز است.

کار حضرت فیل است: کنایه از کار بسیار سخت و دشوار



نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود: باید تلاش کرد تا به هدف و موفقیت رسید.

ناز شست گرفتن: پاداش و جایزه گرفتن

نازک نارنجی: کم‌تحمّل در مقابل مشکلات ، زودرنج

نان به نرخ روز خوردن: رفتار خود را با وضع روز تغییر دادن، تملق‌گویی تا جایی که منفعت داشته باشد.

نان کسی در روغن بودن: کنایه از خوب بودن کار و بار

نان کسی را آجر کردن: موجب ضرر و زیان مالی کسی شدن

نخود هر آش بودن: مداخله در هر کاری کردن.

نشخوار آدمیزاد حرف است: در مورد کسی به کار می‌رود که از حرف زیاد لذت می‌برد و آن را نوعی سرگرمی می‌داند.

نفسش از جای گرم برآمدن: بی‌خبری از گرفتاری و حال دیگران

نم پس ندادن: کسی که چیزی از طرف او، چه مادی و چه معنوی، به دیگران نرسد؛ کسی که حرف دل خود را نمی‌زند و چیزی بروز نمی‌دهد.

نمک به زخم پاشیدن: بر رنج کسی افزودن

نمک پرورده بودن: مدیون کسی دیگر بودن.

نوشدارو پس از مرگ سهراب: کار از کار گذشتن

نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار: با آمدن چیز جدید، چیزی دیگر قدیمی و دلگیر می‌شود.

نه چک زدم نه چانه عروس آمد به خانه: بدون زحمت به هدف رسیدم

مشت و سندان: کنایه از کین و دشمنی سخت اما بیهوده.

مشک آن است که خود ببوید: وقتی صاحب چیزی از آن چیز تعریف می‌کند می‌گویند.

مگر شهر هرت است؟: آزاد نیستی که هر کاری می‌خواهی انجام بدهی (همراه با عتاب به کار می‌رود).

مگر کلهی گنجشک خورده‌ای؟: کنایه از پرحرفی شخص

من می‌گویم نر است تو می‌گویی بدوش: اصرار بی‌جهت برای انجام کاری نشدنی
من یک پیراهن بیشتر از تو پاره کردم: باتجربه‌تر و سالخورده‌تر از تو هستم.

مورا از ماست کشیدن: دقت بسیار کردن

مورچگان را چو بود اتفاق، شیر زیان را بدراندن پوست: اتحاد و همبستگی خوب است و باعث پیروزی می‌شود.

موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دمبش بست: شخصی که چاره‌ای برای مشکل خود پیدا نکرده، مشکل بزرگ‌تری هم به آن بیفزاید.

موش‌مردگی درآوردن: خود را به ناخوشی زدن، خود را بیمار جلوه دادن

مؤمن مسجندندیده: به شوخی به کسی می‌گویند که تظاهر به تقدس دارد.

موهایش را در آسیاب سفید کرده: کنایه از پیر بی‌تجربه

مویی از خرس کندن غنیمت است: از آدم خسیس کمترین استفاده هم غنیمت است.

مهمان مهمان را نمی‌تواند ببیند صاحبخانه هر دو را: حسادت مهمان و حسّت صاحبخانه

میانشان شکراب است: روابط آنها خوب نیست، اختلاف دارند.

می‌شود.



مار پوست خود بگذارد اما خوی خود نگذارد: اخلاق و رفتار افراد عوض نمی‌شود.

مار خورده و افعی شده: کنایه از شرارت کسی
مار را در آستین خود پروراندن: محبت کردن و یاری دادن به کسی که در نهایت به او زیان خواهد رساند.

مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد: کسی که تجربه‌ی تلخی دارد، در آن مورد بدگمان و محتاط می‌شود.

ماست خود را کیسه کردن: کنایه از ترسیدن
ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است: روی آوردن به کار خوب هیچ موقع دیر نیست.

مثل اینکه مال پدرش را خوردم: دشمنی بدون دلیل با کسی.

مثل خر در گل ماندن: عاجز و ناتوان و درمانده شدن

مرد سر می‌دهد اما سیر نمی‌دهد: رازی که به او سپرده شد فاش نمی‌شود.

مرغ همسایه غاز است: مال خود را با دیگران مقایسه کردن و باارزش دانستن مال دیگری

مرغ یک پا دارد: سماجت و اصرار بر نظر خود (معمولاً بدون داشتن دلیل منطقی).

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد: هیچ کس مزد و پاداش نمی‌گیرد مگر اینکه تلاش و کوشش کند.

مزه دهان کسی را دانستن: به میل و مقصود کسی پی بردن

مشت نمونه‌ی خروار است: مقداری از هرچیز نماینده‌ی کیفیت کل آن چیز است.





یک دستی زدن: به کسی چیزی را غافلگیرانه گفتن

یک دستی گرفتن: کسی را کمتر از آنچه هست پنداشتن.

یک ستاره نوی آسمان ندارد: آدم بی شانس و اقبال است.

یک شب هزار شب نمی شود: به تعارف به مهمان می گویند.

یک کلاغ چهل کلاغ کردن: اغراق و مبالغه نمودن، غیبت زیاد

یک گوش در است و گوش دیگر دروازه: کسی که مطلبی را به خاطر نمی سپارد

یک من ماست چقدر کره می دهد: تلافی کردن.

یکی (یکه) به دو کردن: جروبحث کردن

یکی به نعل می زند یکی هم به میخ: مراعات هر دو طرف را می کند

یکی را پی نخود سیاه فرستادن: به بهانه ای او را از میدان خارج کردن.

یکی نان نداشت بخورد پیاز می خورد تا اشتهایش باز شود: کار نابخردانه کردن.

هر کس خریزه می خورد پای لرزش هم می نشیند: هر کس باید عاقبت اعمال خود را تحمل کند.

هر که بامش بیش برفش بیشتر: هر کس دارا تر است گرفتار تر است.

هر که نان از عمل خویش خورد/ منت حاتم طایی نبرد: نباید به دیگران متکی بود.

هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد: باید سختی ها را برای رسیدن به هدف تحمل کرد.

هشتش گرو نه اش است: آه در بساط ندارد؛ بسیار فقیر است.

هفت خوان رستم را طی کردن: کار بسیار سخت را برای رسیدن به هدف تحمل کرد.

همه را برق می گیرد ما را چراغ نفتی: شانس و اقبال دیگران بیشتر از ماست.

هنداونه زیر بغل کسی گذاشتن: تملق بیجا گفتن.

هوا گرگ و میش است: نه تاریک است نه روشن.

هیچ کاره ی همه کاره: آدم هیچ کاره خود را همه کاره می پندارد.

۵

یاسین به گوش خر خواندن: کار بی حاصل انجام دادن.

یال و کوپال داشتن: سر و وضع خوب داشتن.

یک بز گرگله را گر می کند: یک همنشین بد دیگران را هم به فساد می کشاند

یک پایش لب گور است: پیر است

یک چشم گریان و یک چشم خندان: کسی که رفتار دوگانه ای دارد.

نه زنگی زنگ نه رومی روم: میانه رو بودن، متوسط بودن

نه سر پیاز است نه ته پیاز: کاره ای نبودن.

۹

وبال گردن کسی شدن: سربار کسی شدن

وعده سرخرمن دادن: وعده دروغین دادن

وقت سر خاراندن نداشتن: سخت گرفتار کار زیاد بودن

۱۰

هاج و واج ماندن: متعجب و حیران ماندن

هرچه بگندد نمکش می زند/ وای به روزی که بگندد نمک: زمانی که از فردی درستکار، کاری ناشایست سر می زند.

هرچه پول بدهی آش می خوری: به اندازه ی زحمت نتیجه می گیری.

هرچه دیدی از چشم خودت دیدی: مقصر آنچه بر سرت خواهد آمد خودت هستی.

هرچه سنگ است مال پای لنگ است: آسیب و صدمه همیشه به آدم های بیچاره می رسد.

هر سخن جایی و هر نکته (نقطه) مکانی دارد: نباید هر چیزی را هر جایی گفت.

هر سرازیری، سربالایی دارد (هر پستی، بلندی دارد): راحتی سختی هایی هم به دنبال دارد.

هر کس با آل علی درافتد برافتد: معمولاً سادات به مخالفان خود می گویند.

هر کس به امید همسایه نشیند گرسنه می خوابد: به دیگران نباید امید داشت، هر کاری را باید خود انجام داد.